



سینه و سینه اختلاف در این نسخه و نسخه دیگر  
 نیز سینه در نسخه دیگر است به استناد نسخه  
 و نسخه دیگر است به استناد نسخه  
 سینه در نسخه دیگر است به استناد نسخه  
 سینه در نسخه دیگر است به استناد نسخه  
 سینه در نسخه دیگر است به استناد نسخه  
 سینه در نسخه دیگر است به استناد نسخه  
 سینه در نسخه دیگر است به استناد نسخه  
 سینه در نسخه دیگر است به استناد نسخه  
 سینه در نسخه دیگر است به استناد نسخه  
 سینه در نسخه دیگر است به استناد نسخه  
 سینه در نسخه دیگر است به استناد نسخه

### «لغت فرس» اسدی در «سفینه تبریز»

علی اشرف صادقی\*

دانشکده ادبیات، دانشگاه تهران

چکیده: در سفینه تبریز نسخه‌ای از لغت فرس اسدی وجود دارد که محمد بن مسعود بن مظفر در «آب رودان سر» سهند کتابت کرده است. مقدمه و انجامه این نسخه با نسخه مادر نسخه اساس چاپ عباس اقبال (۱۳۱۹) یکی است و بنابراین ممکن است به نظر برسد که با پیدا شدن سفینه تبریز به نسخه مادر چاپ اقبال دست یافته‌ایم. مؤلف مقاله حاضر با مقابله این دو نسخه نشان می‌دهد که میان این دو نسخه اختلافات مهمی وجود دارد و کتابت نسخه اساس چاپ اقبال مستقیماً از روی نسخه سفینه انجام نشده، بلکه در این میان نسخه‌های واسطه‌ای وجود داشته که مآخذ استنساخ قرار گرفته‌اند. از سوی دیگر میان متن لغت فرس چاپ اقبال و نسخه اساس آن نیز تفاوت‌هایی وجود دارد که ناشی از دقت کم مصحح و آشنایی نداشتن وی با اصول و ضوابط تصحیح انتقادی است.

این تحقیق به مقایسه اختلافات نسخه اساس (ع) چاپ اقبال که حسین موسوی فراهانی در ۱۳۰۳ هـ. کتابت کرده است، متن چاپ اقبال (ق) که با مقابله چهار نسخه و بر مبنای نسخه ع انجام شده است و نسخه سفینه تبریز می‌پردازد. مؤلف همچنین در حاشیه به اختلافات این سه متن با فرهنگ مجموعه الفرس تالیف ابوالعلاء عبدالؤمن جاروتی معروف به صفی کحال که از روی نسخه‌ای از لغت فرس کتابت شده و نسخه سفینه تبریز از روی آن نوشته شده است نیز اشاره می‌کند.

کلید واژه: اسدی، علی بن احمد ... - ۴۶۵ ق؛ اقبال آشتیانی، عباس، ۱۳۳۴-۱۲۷۵؛ سفینه تبریز؛ فرهنگ مجموعه الفرس؛ لغت فرس.

\* دکترای زبان‌شناسی، استاد دانشگاه تهران.

سینه و سینه اختلاف در این نسخه و نسخه دیگر  
 نیز سینه در نسخه دیگر است به استناد نسخه  
 و نسخه دیگر است به استناد نسخه  
 سینه در نسخه دیگر است به استناد نسخه  
 سینه در نسخه دیگر است به استناد نسخه  
 سینه در نسخه دیگر است به استناد نسخه  
 سینه در نسخه دیگر است به استناد نسخه  
 سینه در نسخه دیگر است به استناد نسخه  
 سینه در نسخه دیگر است به استناد نسخه  
 سینه در نسخه دیگر است به استناد نسخه  
 سینه در نسخه دیگر است به استناد نسخه

لغت فرس اسدی نخستین بار در سال ۱۸۹۷ م. بر اساس نسخه‌ای که در سال ۷۳۳ هـ. نوشته شده و در کتابخانه واتیکان نگاه‌داری می‌شود به کوشش پل هورن (Paul Horn)، ایران‌شناس آلمانی، در آلمان (برلن) به چاپ رسید. پس از آن مرحوم عباس اقبال در سال ۱۳۱۹، یعنی ۴۳ سال بعد از چاپ هورن، چاپ دیگری از این کتاب به دست داد که بر اساس مقابله با چهار نسخه تهیه شده بود که یکی از آنها همان چاپ هورن بود. اساس چاپ اقبال نسخه‌ای است که در سال ۱۳۰۳ هـ. به دستور میرزا علی محمدخان مستوفی به دست حسین موسوی فراهانی کتابت شده است. اساس نسخه موسوی فراهانی چنانکه در انجامه آن آمده نسخه‌ای بوده است که در سال ۷۲۱ هـ. به دست شخصی به نام محمد بن مسعود بن مظفر در منطقه‌ای از سهند [آذربایجان] به نام «آب رودان سر» نوشته شده بوده و به طوری که محمد بن مسعود بن مظفر نوشته بوده نسخه اصل او بسیار مغلوط بوده است. این نسخه به طوری که اقبال در مقدمه خود توضیح داده است درای سه ویژگی جالب توجه است:

نخست آنکه در اکثر موارد شواهد لغات حذف شده است، در صورتی که اسدی در مقدمه همین نسخه می‌گوید: «فرزندم حکیم ... اردشیر بن دیلمسپار النجمی<sup>۱</sup> الشاعر ... از من که ابومنصور علی بن احمد الاسدی الطوسی<sup>۲</sup> هستم لغت نامه‌ای خواست چنانکه بر هر لغتی گواهی بود از قول شاعری از شعرای پارسی و آن بیتی بود یا دو بیت» (ص ۱-۲ چاپ اقبال).

دوم اینکه در این نسخه ذیل بعضی لغات معادل‌های ترکی آنها نیز آمده که غالب آنها در سایر نسخه‌ها نیست و به اقرب احتمالات کاتبان و شاید

۱ ت ←

۲ ت ←

محمد بن مسعود بن مظفر که در آذربایجان می‌زیسته از خود به متن کتاب افزوده است.<sup>۱</sup>

سوم آنکه کاتب این نسخه چند نسخه دیگر از لغت فرس را در دست داشته و گاهی ذیل یک لغت آن را با دو یا سه عبارت اندک متفاوت تعریف می‌کند و غالباً تعاریف دوم یا سوم را با عبارت‌های «نسخه‌ای» و «نسخه دیگر» مشخص کرده است (نک. مقدمه اقبال، ص. و-ح).

مرحوم اقبال سپس می‌نویسد: «این نکات می‌فهماند که نسخه ع [=نسخه مبنای چاپ عباس اقبال] با آنکه به شرح دلایل مذکور در ذیل از جمیع نسخ دیگر به تألیف اسدی نزدیک‌تر است باز عین همان نسخه مؤلف نیست» (ص. ح).

دلایل یا دلایل اقبال از این قرار است:

نسخه ع مقدمه‌ای دارد که در هیچ یک از نسخه‌های دیگر نیست. مؤلف در این مقدمه می‌گوید: «دیدم شاعران را که فاضل بودند ولیکن لغات پارسی کم می‌دانستند و قطران شاعر کتابی کرد و آن لغت‌ها بیشتر معروف بودند.»

منظور از لغات پارسی لغات زبان دری یعنی زبان فارسی ماوراءالنهر و خراسان است. شعرایی که اسدی به ایشان اشاره می‌کند ظاهراً شعرای آذری زبان ناحیه آذربایجان و اران بوده‌اند که اسدی در میان آنان می‌زیسته و ایشان به علت دوری از خراسان و ماوراءالنهر و تکلم به زبانی غیر از فارسی دری به مصطلحات شعرای این زبان کمتر آشنایی داشته‌اند. در تأیید این نکته که شعرای همزمان اسدی در اران و آذربایجان برای توضیح الفاظ دری به کتاب لغت نیاز داشته‌اند قول خود اسدی در همین مقدمه است که می‌گوید این کتاب را به خواهش یکی از همین شعرای یعنی اردشیر بن دیلمسپار نجمی تألیف کرده است (ص. ح-ی).

تا قبل از پیدا شدن سفینه تبریز از «نسخه مادر» نسخه ع اطلاعی در دست نبود، اما با پیدا شدن این کتاب که کاتب آن محمد بن مسعود بن مظفر است و یکی از رسالات آن لغت فرس اسدی است که در آب‌رودان سر سهند نوشته شده ظاهراً ما به نسخه مادر نسخه ع دسترسی پیدا کرده‌ایم، زیرا مقدمه و متن لغت فرس در

سفینه به نسخه ع بسیار نزدیک و کاتب آن همان کاتب نسخه مادر نسخه ع است. عبارت پایان نسخه سفینه نیز عیناً همان عبارتی است که در پایان نسخه مادر نسخه ع بوده است، یعنی: «تمت الكتاب بعون الملك الوهاب على يدى صاحبه العبد المفتقر الى الله تعالى محمد بن مسعود بن مظفر اصلح الله شأنه و متع به طويلاً ضحوة يوم احد الثانى والعشرين من جمادى الاخرة لسنة<sup>۲</sup> احدى و عشرين و سبعمائة هجرية بمقام سهند يدعى بالفارسية آب‌رودان سر و الشمس اذ ذاك فى اوائل برج الاسد. نسخ من نسخه سقیمه.»<sup>۳</sup>

مشابهت مقدمه این دو نسخه و یکسانی انجامه نسخه سفینه با نسخه مادر نسخه ع آقای عبدالحسین حائری را بر آن داشته تا بنویسد: «در باره پیشینه سفینه این آگاهی در دست است که در قرن ۱۳ و اوایل قرن ۱۴ ه. در زمان ناصرالدین شاه قاجار در اختیار میرزا محمدعلی تفرشی از مستوفیان عهد ناصری بوده است و حسین موسوی فراهانی در ۱۳۰۳ ه. از نسخه لغت فرس اسدی مندرج در این سفینه به دستور مستوفی مزبور نسخه‌ای رونویسی کرد و این نسخه خط فراهانی که به عباس اقبال آشتیانی تعلق یافته بود اساس طبع کتاب لغت فرس به همت ایشان قرار گرفت.»<sup>۴</sup> و نیز «مرحوم عباس اقبال آشتیانی لغت فرس اسدی را بر اساس نسخه‌ای رونویسی شده از این نسخه مندرج در سفینه تبریز به چاپ رسانید.»<sup>۵</sup>

باری مقابله نسخه ع با نسخه سفینه نشان می‌دهد که میان این دو نسخه اختلافات کم نیست و این اختلافات از مقوله آن اختلافاتی نیست که در هنگام کتابت یک نسخه از روی نسخه مادر آن بر اساس اشتباهات کاتب پیدا می‌شود. این اختلافات به حدی است که کتابت نسخه ع را مستقیماً از روی نسخه سفینه با تردید جدی روبه‌رو می‌سازد. چنانکه در بالا گفته شد محمد بن مسعود بن مظفر از فساد نسخه خود خبر داده است. موسوی فراهانی نیز می‌نویسد: «و کانت نسخه التی نسخت منها نسخه سقیمه عتیقه جداً.» بررسی نسخه ع و نسخه سفینه نیز نشان از اغلاط بیشمار کتابتی آنها دارد، اما نسخه سفینه به مراتب مغلوط‌تر از

<sup>۱</sup> معادل‌های ترکی لغات ذیل کلمات زیر آمده است: بازنیج، کوچ، ساروغ، بود، شوغ و شغه، آنین و فله. کلمه ارکاج که ذیل نهاز آمده نیز ترکی است.

<sup>۲</sup> هر چند این عبارت می‌تواند درست باشد و ضمیر «ه» در کلمه «به» که کتاب برگردد، اما می‌تواند تصحیف «متعه بطوله» نیز باشد. این عبارت در نسخه ع نیست.

<sup>۳</sup> در چاپ اقبال: سنة.

<sup>۴</sup> عبدالحسین حائری، «سفینه تبریز، کتابخانه‌ای بین‌الدفتین»، نامه بهارستان، (سال ۲، ش ۲، پائیز و زمستان، ۱۳۸۰)، ص ۴۱.

<sup>۵</sup> حائری، همانجا، ص ۵۹.

دادن بود بکبر (= به کبر) یا بعجب». کلمه «بکبر» در ع به «بکین» تصحیف شده است.

کلمه «پت» در سفینه چنین معنی شده: «آهار جولاهان باشد و آن چیزی بود که در جامه مانند تا باریک شود و صیقل گیرد». در ع باریک به تاریک تصحیف شده است. در سفینه کلمه «آهار» نیز چنین معنی شده: «چیزی باشد که در جامه مانند تا باریک (حرف «ی» در نسخه نقطه ندارد) شود و صیقل گیرد». در ع عبارت «تا باریک شود و صیقل گیرد» به «تارنگ و صیقل گیرد» تصحیف شده است.

۵. تعدادی از کلمات در ع دارای اعراب است، اما در سفینه اعراب ندارد، مانند گردنا، برمح (= برمج) بُنجست (به جای پیخشت)، کبرخ (به جای گبرخ) و غیره.

۶. در سفینه و نیز در ع برای بعضی لغات دو یا سه تعریف آمده است که نشان می دهد کتاب سفینه یا کتاب نسخه مادر آن، نسخه خود را با نسخه های دیگری مقابله کرده بوده است. اما نکته مهم اینجاست که در اینجا نیز میان سفینه و ع تفاوت هایی وجود دارد. کلیه این تفاوت ها نشان می دهد که کتاب نسخه ع احتمالاً نسخه خود را مستقیماً از روی نسخه سفینه کتابت نکرده، بلکه در این میان نسخه یا نسخه های واسطه ای وجود داشته که ماخذ استنساخ کتاب ع قرار گرفته اند و کتابان این نسخه یا نسخه ها ظاهراً در نسخه خود تغییراتی داده بوده اند که این تغییرات عیناً یا با تفاوت هایی به ع رسیده است.

در اینجا باید به این نکته نیز اشاره شود که نسخه ع باقی (نسخه چاپ اقبال بر مبنای ع) نیز تفاوت های فراوانی دارد. این تفاوت ها از این قرار است:

۱. مرحوم اقبال هنگام قرائت نسخه خود بسیاری از کلمات را غلط خوانده است.

۲. بسیاری از تعریف های لغات در نسخه چاپی اقبال افتادگی دارد. این افتادگی ها گاهی در حد یک کلمه است و گاهی بیش از یک کلمه.

۳. اقبال در موارد متعدد متن خود را تغییر داده و هیچ اشاره ای به آن نکرده است. این تغییرات بیشتر

در مورد تعریف های مکرری است که در ع آمده بوده و اقبال در بسیاری از موارد یا آنها را حذف کرده یا دو تعریف را با هم تلفیق کرده و هیچ اشاره ای هم به آنها نکرده است. دسته دوم تغییرات، حذف یا

نسخه ع است. اختلافات این دو نسخه را می توان به شکل زیر دسته بندی کرد:

۱. در نسخه سفینه بعضی لغات آمده که در نسخه ع نیست. این لغات غالباً تکرار لغات قبلی هستند که در پایان فصول آمده اند. مادر زیر این لغات را نقل خواهیم کرد.

۲. در نسخه ع بعضی لغات هست که در سفینه نیست. مادر زیر به این لغات نیز اشاره خواهیم کرد.

۳. در نسخه سفینه تعدادی از لغات و بعضی تعریف ها و شواهد به صورت مصحف آمده اند، اما در نسخه ع صورت درست آنها آمده است. مثلاً کلمه «گردنا» در سفینه چنین معنی شده: «مرغی یا چیزی که بر آتش بریان کنند»، در حالیکه در ع معنی آن چنین است: «سیخی باشد [که] مرغی یا چیزی بدان بر آتش بریان کنند و بگردانند» یا «زگاب» در سفینه به «مداد و خبر باشد» معنی شده، اما در ع به شکل درست خود یعنی «مداد و خبر باشد» آمده است.

ضبط مصراع اول و چهارم شاهدهی که ذیل «تاب» آمده در سفینه چنین است:

گفتم متاب زلف ترا ای پسر متاب

.....  
.....  
گفتا که مشک ناب ندارد فراز و تاب

و در ع چنین:

گفتم متاب زلف او [مرا] ای پسر متاب

.....  
.....  
گفتا که مشک ناب ندارد قرار و تاب

توضیح آنکه «و» در مصراع اول در نسخه ع نیست، اما در چاپ اقبال بدون هیچ توضیح یا علامتی افزوده شده است.

۴. در سفینه بعضی از کلمات و عبارات به شکل درست نقل شده، اما در نسخه ع به غلط کتابت شده اند. از آنجا که بسیاری از این کلمات در نسخه سفینه با وضوح کتابت شده اند، شگفت است که کتاب ع چگونه آنها را غلط نقل کرده است. بعضی نمونه ها از این قرار است.

در آخر مقدمه کتاب در سفینه آمده: «پس بنگرید تا آخر حروف آن لغت کدام است، از حرفها به باب آن حروف باز شوید تا زود بیابید». این عبارت در ع چنین است: «پس بنگرید تا آخر حروف آن لغت کدام است و از حرفها به باب آن حروف یاد شود تا زود بیابد.» در سفینه، «ترب» چنین معنی شده: «گردن را پیچ

اضافه کردن کلمه یا کلماتی به متن است، بدون آنکه کلمات اضافه شده در قلاب گذاشته شود و به کلمات حذف شده در حاشیه اشاره شود. دسته سوم مربوط به اعراب‌گذاری مدخل‌ها است. اعراب مدخل‌های ع با ق بسیار متفاوت است و این تفاوت‌ها ناشی از دخالت مصحح است. بی‌شک بسیاری از اعراب‌های ع غلط است، اما اعراب‌های ق نیز بی‌غلط نیست. اقبال در هیچ کجا به این تغییرات اشاره نکرده است.

۴. در ع گاهی عبارتی یا نام گوینده بعضی از شواهد به خط کاتب یا به خط دیگری در حاشیه آمده، اما اقبال آنها را بدون اشاره به متن برده است. این نکته‌ها نشان می‌دهد که مرحوم اقبال با آنکه در مسائل تاریخی و ادبی محققى برجسته بوده، با وجود معاشرت با مرحوم علامه قزوینی با فن تصحیح متن و اصول و ضوابط آن آشنایی کافی نداشته و در این کار دقت به خرج نمی‌داده است.<sup>۶</sup> به این سبب هیچ یک از متن‌های چاپ شده وی مبتنی بر اصول تصحیح انتقادی نیست و همه باید از نو تصحیح شوند. نگارنده هنگام تصحیح لغت فرس اسدی<sup>۷</sup> و مقابله نسخه‌های مبنای کار او با نسخه مبنای چاپ خود به بی‌دقتی او در نقل ضبط نسخه‌ها پی برده بود. از آنجا که لغت فرس چاپ اقبال در ۶۰ سال گذشته مرجع تمام تحقیقات ادبا بوده است، ما در این مقاله همپای اختلافات نسخه سفینه با چاپ اقبال (ق) به اختلافات ع باقی نیز می‌پردازیم تا کسانی که نسخه ق را در دست دارند با در دست داشتن مقاله حاضر بتوانند نسخه خود را تصحیح کنند، اما ناگفته نگذاریم که هر چند ما این اختلافات را به صورت مشروح نقل کرده‌ایم، از ذکر اغلاط واضح ع که در ق تصحیح شده و از ذکر پاره‌ای تفاوت‌های بی‌اهمیت این دو نسخه خودداری کرده‌ایم.

در اینجا باید به نکته بسیار مهم دیگری که مربوط به نسخه ع و نسخه سفینه است نیز اشاره کنیم و آن اینکه فرهنگ مجموعه الفرس تالیف ابوالعلاء عبدالمؤمن جاروتی، معروف به «صفی کحّال» که در سال ۲۵۳۶ (۱۳۵۶) بر اساس نسخه

منحصر به فرد آستان قدس رضوی به کوشش دکتر عزیزاله جوینی تصحیح شده و در ردیف انتشارات بنیاد فرهنگ ایران به چاپ رسیده است نیز از روی نسخه‌ای از لغت فرس تهیه شده که نسخه سفینه تبریز از روی آن نوشته شده است. صفی کحّال به نوشته مرحوم سعید نفیسی<sup>۸</sup> از فرهنگ نویسان عثمانی در قرن نهم هجری بوده است. در نسخه چاپی مجموعه الفرس به شباهت بیش از حد این کتاب با نسخه ع توجه نشده است. دکتر جوینی در مقدمه کتاب (ص شازنده) می‌نویسد: «گویا مؤلف مجموعه الفرس در موقع نوشتن این فرهنگ، چند نسخه از لغت فرس اسدی در اختیار داشته است و یا ممکن است نسخه‌ای که از آن استفاده کرده، شامل چند نسخه بوده است که کاتب قبلی همه آنها را در یک جا گرد کرده است.» و نیز «مؤلف این فرهنگ نامه چند نسخه از لغت فرس اسدی را در اختیار داشته و از آنها سود جسته است. وجود این چند نسخه باعث شده است که بعضی از لغات مکرر آورده شود و نیز سبب تصحیف خوانی چندین واژه گردد» (همان، ص شازنده - هفده).

واقع این است که در مجموعه الفرس نیز مانند نسخه ع و نسخه سفینه گاهی برای یک لغت بیش از یک تعریف آمده و این تعریف‌ها غالباً دارای عبارت‌های مشابه هم‌اند. کاتبان سفینه و ع این تعریف‌ها را با عبارت «نسخه‌ای» و جز آن مشخص کرده‌اند و مؤلف مجموعه الفرس آنها را با علامت «نخ» قید کرده است. نکته دیگر اینکه شواهدی که در ع و سفینه فاقد نام گوینده‌اند در مجموعه الفرس نیز بدون نام گوینده نقل شده‌اند. اما نکته مهم‌ترین است که عبارات تعریف‌ها در این سه متن اساساً یکسان است و تنها گاهی در یکی از سه نسخه نکته‌ای حذف یا اضافه شده یا در بعضی از عبارات آنها تصحیف رخ داده است (از جمله موارد مهمی که گویای نزدیکی تمام این سه متن است تصحیف تعریف «جاجله» است که در زیر نقل خواهد شد.) برای سایر تفاوت‌های اساسی میان ع و سفینه به متن مقاله رجوع شود.

<sup>۶</sup> یکی از علل نظر نامساعد مرحوم استاد مجتبی مینوی، که برخورد او با همقطارانش معمولاً جنبه شخصی نداشت و ناشی از بی‌اعتقادی او به آنان از جنبه علمی بود، به مرحوم اقبال از همین نظر بود.

<sup>۷</sup> به کوشش علی اشرف صادقی و فتح‌الله مجتبیایی، تهران: خوارزمی، ۱۳۶۵.

<sup>۸</sup> سعید نفیسی، تاریخ نظم و نثر در ایران و در زبان فارسی، (تهران: فروغی، ۱۳۲۴)، ج ۱، ص ۲۵۸.

منصب مان واز جوز طعنه ي بُوذي از منگو شده باز سخن  
زا مستچين نداشتيم خاصه جوز از خويسي و ايدو صناعت  
بيروزانده و پا از محل ساگر دي بيروز نانهاده اگر  
بگردي معذورم نداشتندي نگرديم تا مشکو زباشم  
از من الله عز و جل

اسيدي شداينر كتاب پيروزى  
وبه روزي و نيک احترمي و فرخي  
بر دست ابوالهيچا ارد شيرين  
ديلمسپار از الفخ القطبي السنه عتر  
اندر او اخر شهر الله المبارک  
رمضان سال بر باضد و هفت از هجر  
بيخا مبرمجيد المصطفى صلى الله عليه  
و سلم

بر خداوند تو



مبارک باد

## تفاوت های مهم میان نسخه خطی اقبال، چاپ اقبال و مجموعه و سفینه

در اینجا تفاوت های سه متن، متن چاپی اقبال (ق)، نسخه اساس چاپ اقبال (ع) و نسخه سفینه به دست داده شده است. مبنای مقایسه صفحات نسخه چاپی اقبال است و عدد اول شماره صفحه و عدد دوم شماره سطر است. مواردی که ع و ق مطابقت دارند ذکر نشده اند، اما تفاوت های ع و ق تماماً قید شده اند. ضبط مجموعه الفرس (مجموعه) تنها در موارد لزوم در یادداشت ها ذکر شده است. از ذکر اغلاط بی شمار نسخه سفینه صرف نظر شده است.

ص / س	چاپ اقبال (ق)	نسخه اساس (ع)	سفینه
:۷/۸	معنی	—	به معنی
:۷/۸	نظم است	—	نظم
:۱۱/۸	دیلمسپار	—	دیلم سپار
:۱۲/۸	ابومنصور علی	ابومنصور بن علی	ابومنصور بن علی
:۱/۲	شاعری	شاعری فاضل	شاعری فاضل
:۲/۲	آباتا	—	الف ب ت ث
:۳/۲	کدامست و	کدامست	کدامست
:۴/۲	یاد شود	—	باز شوید
:۴/۲	بیباید	—	بیباید
:۳/۳	باز شود	—	از هم باز شود
:۱۳/۳	بلندی، چنانکه	بلندی	بلندی
:۴/۴	خوابگه	—	حنانک <sup>۹</sup>
:۷ و ۶/۴	بیت شاهد در سفینه نیست.	—	—
:۹/۴	لعل شب گاه	—	خجاک یعنی شب گاه
:۱۲/۴	و سراسیمه را ناپروا گویند	درع این عبارت در حاشیه آمده و پیداست که از نسخه دیگری نقل شده است.	—
:۳/۵	پهلوی	—	به پهلوی
:۳/۵	ستا	استا	استا
:۷/۵	—	درع بعد از کلمه وید عبارت زیر افتاده بوده که در حاشیه اضافه شده است: ویز (کذا به جای وید) کردیم یعنی انداختیم	—
:۸/۵	[عمرم]	—	عمر (با دو نقطه روی «م»)
:۱۰/۵ و ۱۳	بود	—	—
:۲/۶	فلک از	—	فلک در
:۲/۷	گوید	گفت	گفت
:۶/۷	حدیث و افسانه	—	حدیث
:۱۰/۷	ابراهیم	ابراهیم ع	ابراهیم علیه السلام
:۱۱/۷	گل (تصحیح قیاسی اقبال)	تن	تن
:۲/۸	دیگر توانگری و ساز کار	—	و دیگر ساز کار
:۴/۸	دیگر نام پرده ایست از پرده های موسیقی	—	—
:۱۰/۸	گندا	—	گندا <sup>۱۰</sup>
:۳/۹	آشنا و آشناه و شناه	—	آشناه و شناه و شنا
:۴/۹	و بحر بی	بتازی	بتازی

<sup>۹</sup> تصحیف «خجاک» است.

<sup>۱۰</sup> ذکر این ضبط به این جهت است که فرهنگ جهانگیری و برهان قاطع این کلمه را با کاف تازی ضبط کرده اند.



بود	بود	باشد	۱۲/۹
مرغی یا چیزی کی بر آتش	—	سینخی باشد [که] مرغی	۶/۱۰
بریان کنند و بگردانند	—	یا چیزی بدان بر آتش بریان کنند	
همانا و مانا	همانا و مانا	همانا	۱۳/۱۰
—	—	مانا هم پنداری بود	۴ و ۳/۱۱
رها کن تا باشد	رها کن تا باشد	رها کن باشد	۸/۱۱
کره نا <sup>۱۲</sup>	کوه نا	کَرپا	۱۳/۱۱
هلندور <sup>۱۳</sup>	هلندور	هلندوز	۱۴/۱۱
باشند <sup>۱۴</sup>	باشند	باشد	۶/۱۲
لغات آذرفزا، قسطه، کپا، روهینا، خارا، دروا، کفاه، فراخا، اشنا، ترا و کیمیا و تعاریف آنها در سفینه نیامده است. <sup>۱۵</sup>			۱۱/۱۲ تا ۱۴/آخر:
زود	زود	دود	۱۱/۲۱
مانند ع <sup>۱۶</sup>	یکی طاقت است، فردوسی گوید: که مر ...	یکی طاقت است، دیگر (سفینه: و یکی)	۱۳/۲۱
—	دیگر بن آب حوض را گویند...	بن آب حوض را گویند، فردوسی گوید: که مر ...	
این	—	مر	۱/۲۲
درنگی شود	—	درنگی بود	۲/۲۲
تراب	—	تَراب	۸/۲۲
برین	برین	بدین	۵/۲۳
بود	بود	باشد	۱۱/۲۳
آزاده نابی	آزاده و نابی	کازاده نابی	۱۲/۲۳
بآذر آبادگان	—	بآذر آبادگان	۱/۲۴
چراغله	چراغله	چراغینه	۱/۲۴
غاب و خاب	در اصل نسخه «غاب و خاب» بوده و کاتب «وخاب» را تراشیده است.	غاب	۴/۲۴
ذکاب	—	زگاب	۱۲/۲۴
شیر	شیر	سیر <sup>۱۷</sup>	۴/۲۵
چون دو کس بهم رسد	چون دو بهم رسند و	چون دو [کس] بهم رسند و	ص ۹ و ۱۰
و دوش بهم اندر کویند	دوش بر هم کویند، پهلو	دوش بر هم کویند و	
یا پهلو به پهلو آن کوفتن	بپهلو، آن کوفتن را	پهلوی پهلو کوفتن را	
را آسیب خوانند.	آسیب خوانند.	آسیب خوانند.	
سیب و تیب <sup>۱۸</sup>	—	شیب و تیب	۱/۲۶
و سرگشته و مدهوش	—	سرگشته و مدهوش	۲/۲۶
نشیب	نشیب	شیب	۳/۲۶
بتواند رسیب و تیب	تواند رشیب تیب	بتواند رشیب و تیب	۴/۲۶

<sup>۱۱</sup> عبارت ع و سفینه چنین است: «همانا و مانا پنداری بود»، اما اقبال چون می خواسته است برای این دو کلمه دو شاهد از نسخه های لغت فرس بیاورد، این دو کلمه را از هم تفکیک کرده و برای تعریف «مانا» عبارت «هم پنداری بود» را از خود ساخته است.

<sup>۱۲</sup> در لغت فرس (چاپ هورن) با شاهی از رود کی، کریا، شمس فخری نخستین بار آن را «کرپا» خوانده و این ضبط از آنجا به سروری (همراه با شاهد شمس فخری) و برهان منتقل شده است؛ جهانگیری، کرپا، با شاهی از عسجدی؛ برهان علاوه بر کرپا، کزوا، گُریا، گریاوان! لغت نامه دهخدا؛ گُریا، کزپا، کزوا.

<sup>۱۳</sup> قواس: هلندور؛ جهانگیری: هلندوز؛ سروری و برهان: هلندوز و هلندور.

<sup>۱۴</sup> البته «باشند» درست است، ولی اقبال تصحیح کلمه را متذکر نشده است.

<sup>۱۵</sup> از این لغات که در حاشیه ع آمده اند فقط کلمات: «ترا»، «خارا»، «دروا»، «روهینا»، «کفاه» و «کیمیا» در مجموعه آمده است.

<sup>۱۶</sup> در اینجا نیز اقبال برای آنکه برای دو معنی متن دو شاهد نسخه ع و س و ن و وچ (چاپ هورن) را بیاورد متن را تغییر داده، یعنی دو معنی را تفکیک کرده و شاهدها را بعد از هر معنی گنجانده است.

<sup>۱۷</sup> اقبال خود متذکر شده که در ع «شیر» آمده است. در اینجا منظور ما نشان دادن توافق ضبط سفینه با ضبط ع است.

<sup>۱۸</sup> البته کاتب سفینه بسیاری از (ش)ها را (س) نوشته است.



نه راستی	براستی	براستی	۶/۲۶
بشیب	نشیب	نشیب	۶/۲۶
بحرکت معروف رشته تازیانه بود.	—	رشته تازیانه بود.	۹/۲۶
زیایی و خوبی بود.	—	خوبی بود.	۶/۲۷
بکین	—	بکیر	۴/۲۸
شورستان	—	سورستان <sup>۱۹</sup>	۱۱/۲۸
کیب	سکیب	سکیب <sup>۲۰</sup>	۱۲/۲۸
لغات شکیب، آذرگشسب و جلب و تعریف های آنها در سفینه نیست.	—	—	۶-۱/۲۹
آذرگشسب و تعریف آن	درع در حاشیه آمده	—	۴ و ۳/۲۹
گرشاسب و تعریف آن	درع در حاشیه آمده	—	۸ و ۷/۲۹
یب	یب در حاشیه آمده	—	۱۰/۲۹
پاره بود	پاره بود ولخت	پاره بود چون لخت عمود باشد.	۳/۳۴
شاهد کلمه رت درع و در سفینه نیست و باید دور آن قلاب گذاشته شود.	—	—	۱۳/۳۴
زرد	زردی	زردی	۱۴/۳۵
برغشت	برغشت	برغشت <sup>۲۱</sup>	۱۱/۳۶
دورگواژه	دورگواژه	دورگواژه	۱۳/۳۸
پیخشت	بُنجست <sup>۲۲</sup>	بیحست <sup>۲۳</sup>	۵/۳۹
حقیر و بی هنر	حقیر بی هنر	حقیر بی هنر	۹/۳۹
جان زتن	جان و دل	جان و دل	۱۰/۳۹
در گرفته	در گرفته	در گرفته	۴/۴۰
برست	بحست	بخست	۶/۴۰
فربی	فریه	فریه	۲/۴۱
بت	بت	بت	۴۱ ص ۳ و ۸
تاریک <sup>۲۴</sup>	—	باریک	۴/۴۱
بود و	بود	بود	۱۱/۴۱
شست چون خدمت کنند بانگشبه	... بانگشبه	... بانگشبه <sup>۲۵</sup>	۱۱ و ۱۰/۴۲
برای	—	بسوی <sup>۲۵</sup>	آخر: ۴۲
پرده تنه	پرد و تنه	پرده و تنه <sup>۲۶</sup>	آخر: ۴۳
در سفینه لغات زیر آمده است که درع نیست: غلت، لخت جنگ باشد. <sup>۲۷</sup> جنحوت <sup>۲۸</sup> خشم آکنده باشد.	—	—	۴۴ بعد از ص ۵
چمشت	—	چمشت <sup>۲۹</sup>	۱۳/۴۴
ژوژ	ژوژ	ژوژ <sup>۳۰</sup>	آخر: ۴۴
۴ بعد از کلمه بیگانگی: نایامد	—	والله اعلم. نایامد. <sup>۳۱</sup>	۴/۴۵
گیاهی بود	گیاهی بود گرد	گیاهی بود گرد	۱۰/۵۴
آن سو	از آن سو	از آن سو	۱۱/۵۴

<sup>۱۹</sup> در زبان پهلوی ساسانی «شور» سور تلفظ می شده است، اما بعید است که اسدی نیز آن را چنین تلفظ کرده باشد.

<sup>۲۰</sup> که البته غلط است.

<sup>۲۱</sup> «برغشت» یا (ش) در خیلی از متون آمده است. نیز رک. «ورغشت» در ق، ص ۴۴.

<sup>۲۲</sup> که غلط است.

<sup>۲۳</sup> رک. ذیل کلمه «آهار» که در آنجا نیز در چاپ به جای «تاریک»، «رنگ» ضبط شده است.

<sup>۲۴</sup> در مجموعه آمده: «چون زه کمان جذب کنند به انگشت تاثیر اندازند. آن گرفتن را شست گویند». البته این معنی به معنی درست «شست» نزدیک تر است.

<sup>۲۵</sup> «به سوی» در تعدادی از متون قدیم به معنی «برای» به کار رفته است.

<sup>۲۶</sup> «تنه» به معنی «تار عنکبوت» است. بنابراین ضبط سفینه درست است.

<sup>۲۷</sup> ظاهراً «غلت» تصحیف «لخت» یا «لت» است. «غلت» در مجموعه نیز آمده است.

<sup>۲۸</sup> نقطه های سه حرف اول کلمه در نسخه عکسی واضح نیست. کلمه تصحیف «جغبوت» است که در ق به معنی «حشو آکنده» آمده. در مجموعه، ص ۲۵، این کلمه به شکل «جنحوت» و به همین معنی آمده است.

<sup>۲۹</sup> در مجموعه این کلمه به شکل «چمست» آمده.

<sup>۳۰</sup> ژوژ در لغت فرس (ص م) ذیل «راورا» نیز آمده و ظاهراً تلفظی از «ژوژ» بوده است.

<sup>۳۱</sup> در چند مورد دیگر نیز که حروف عربی در کلمات فارسی نیامده، کاتب سفینه آن حروف را با همین عبارت «والله اعلم ... نایامد» ضبط کرده است و با عبارت «... نیامد» و کلمه «باب» راهم ندارد.



۱۴/۵۴	اوفند	افتد	افتد
۵/۵۵	گلابی	کلابی	کلابی
۷/۵۵	بیت درع و سفینه به صورت غلط زیر آمده:	بیت درع و سفینه به صورت غلط زیر آمده:	بیت درع و سفینه به صورت غلط زیر آمده:
۱/۵۶	بیت شاهد و لغت» نشکج و تعریف آن در سفینه نیست و پیداست که کاتب ع آن را از نسخه دیگری نقل کرده است.	نخسبند تاراج و رستش را	با کج گرفتند کستش را
۷/۵۷	بازبیج	بازبیج	بازبیج <sup>۳۳</sup>
۹/۵۷	بجنابند	بجنابند	بجنابند تا بیاید و برود
۹/۵۸	عماره	عمادی	عمادی <sup>۳۳</sup>
۲/۵۹	گوشه	گوشه	گوشه ای
۶/۵۹	لابرلا	برلا	برلا
۵۹/آخر:	بود	باشد	باشد
۶۰/بعد از س ۴:	در سفینه لغت زیر آمده است: پخج، هر چه پهن شود از زیر چیزی چون میوه پخته کی چون پای نهی گویند پخج شد.	شاهد کلمه که دور آن قلاب گذاشته شده درع آمده است و بنابراین قلاب باید برداشته شود.	شاهد کلمه که دور آن قلاب گذاشته شده درع آمده است و بنابراین قلاب باید برداشته شود.
۷/۶۰	گیج	کیج	کیج
۲/۶۱	زیال کشد	زیل کشد	زیل کشند
۱۰/۶۱	بخشم	بخشم بود	بخشم باشد لغت فروخته است
۱۱/۶۱	بکابل	—	بکایک
۶/۶۲	کنج	چشم	حشم
۸/۶۲	غلغلیج	—	غلغلنج
۲/۶۳	بیغوش	—	بایغوش <sup>۳۳</sup>
۵/۶۳	خطیری	—	حصیری <sup>۳۵</sup>
۱۱ و ۸/۶۳	بفج	کفج	بفج
۱۰/۶۴	آسان نگشایند	آسان گشایند <sup>۳۳</sup>	ایشان گشایند
۴/۶۵	بر آورده	برازنده	بر آورنده <sup>۳۷</sup>
۶/۶۶	آهیخن <sup>۳۸</sup>	آمیخن	دیگر آمیخن
۱۴/۶۶ و ۱/۶۷:	هج	هیج	هج <sup>۳۹</sup>
۹/۶۷	برمخ	برمخ	برمخ <sup>۲۰</sup>
۱۰/۶۷	گودی	—	کوری <sup>۴۱</sup>
۱۰/۶۷	یا بردن سسد	یا بردن سسد (با س کشیده)	و بردن سسد <sup>۴۲</sup>
۱۱/۶۷	—	سح اندرون دهان باشد.	بیچ اندرون دهان باشد. <sup>۴۳</sup>
۱۱/۶۷	—	تینج فرو نشاندن باشد.	تینج فرو نشاندن باشد. <sup>۴۴</sup>
۶۷/بعد از س ۱۲:	—	حانیامد	والسلام حانیامد
۹ و ۸/۸۴	باب الحاء نیامد	—	—
۶/۸۵	دور از آبادی	—	و دور از آبادانی
۹ و ۸/۸۵	درع و سفینه لغت سنگلاخ و تعریف آن قبل از دیولاخ آمده است.	درع و سفینه لغت سنگلاخ و تعریف آن قبل از دیولاخ آمده است.	درع و سفینه لغت سنگلاخ و تعریف آن قبل از دیولاخ آمده است.
۳/۸۶	بیخ	ابیخ	بیخ
۴/۸۶	مژه و چشم	مژه چشم	مژه چشم
۴/۸۶	رمض (که در غلطنامه	رمض	رمض

به رمض تصحیح شده است.)

۳۲ که املائی ناقص «بازنیج» است، رک. لغت فرس، به تصحیح علی اشرف صادقی و فتح الله مجتبیایی (= لغت فرس ص-م).

۳۳ که غلط است، چه عمادی در اواخر قرن ششم هجری می زیسته است.

۳۴ نیز در مجموعه.

۳۵ نیز در مجموعه.

۳۶ نیز در مجموعه.

۳۷ نیز در مجموعه.

۳۸ نیز در مجموعه.

۳۹ نیز در مجموعه.

۴۰ مجموعه: برمخ.

۴۱ نیز در مجموعه.

۴۲ بی شک تصحیف «بکنند» است. اصل عبارت چنین بوده است: «برمخ آن باشد که برای (= به علت) تاریکی یا کوری، به دست، آوردن و بردن بکنند»، یعنی با دست و به صورت کورمال کورمال لمس کنند. مجموعه: «کنند تا ببینند».

۴۳ مجموعه: بیخ.

۴۴ نیز در مجموعه.





۱۳/۷۶	رشید	—	و تند <sup>۲۵</sup>
۴/۷۷	بیچاره	—	سحاره <sup>۲۶</sup>
۷/۷۷	گر عشق بماند این چنین آخ تتم	گر عشق نماند ... منم	... نماند ... منم
۶/۷۸	م دم دوری	مرام دوری	مردم دوروی <sup>۲۷</sup>
۸/۸۱	گیرخ	گیرخ	گیرخ (یا: کیرخ) <sup>۲۸</sup>
۹/۸۱	مرقع	مرقع	مرقع <sup>۲۹</sup>
۸۱، بعد از س ۹	—	خنیخ راست باشد چون	خنیخ راست باشد چون ستون ستون و تیر <sup>۵۰</sup>
۲/۸۵	راود	—	رواد <sup>۵۱</sup>
۳/۸۵	فراز و نشیب و سبزه	فراز و نشیب و سبزه	فراز و نشیب و آب روان و سبزه <sup>۵۲</sup>
۵/۸۵	ره از مه	ره از سد	ره از سد <sup>۵۳</sup>
۱۰/۸۵	سریشم و کبدا	سریشم کبدا	سریشم کبدا
۲/۸۶	کوچ	کوچ	کوچ
۷/۸۷	از گرد مهتاب	در گرد مهتاب	از گرد مهتاب <sup>۵۴</sup>
۱/۸۸ و ۲	فرغند	در عنوان در اصل فرغند بوده و بعد با مرکب سیاه سه نقطه به آن اضافه کرده اند.	فرغند <sup>۵۵</sup>
۶/۸۸	چون محال	—	چون زرق و محال <sup>۵۶</sup>
۲/۸۹	بزودی	بزودی <sup>۵۷</sup>	بزودی <sup>۵۸</sup>
۴/۸۹	بدان بیرون فکند	بدر (یا: بدو) ...	بدر ... <sup>۵۹</sup>
۱/۹۰	بوشکور گفت	این دو کلمه با قلمی دیگر و ظاهراً به خط عباس اقبال افزوده شده است.	— <sup>۶۰</sup>
۳/۹۱	شند	شند بشند	شند بشند <sup>۶۱</sup>
۱۰/۹۱ و ۱۳	پژند	پژند	پژند <sup>۶۲</sup>
۲/۹۲	بند	بند	بند <sup>۶۳</sup>
۳/۹۲	خاد و غلیواج گویند (ضمناً در اول شواهد این کلمه نیز باید قلاب گذاشته شود.)	خاد نیز گویند و غلیواج گویند	خاد نیز گویند و غلیواج گویند
۱۱/۹۲	شاخ و شاخ	شاخ شاخ	شاخ شاخ
۱۳/۹۲	حریر ساده بود	حریر ساده بود و پرنیان منقش	حریر ساده بود و پرنیان منقش
۷/۹۳	قلاب باید از جلوی شاهد برداشته شود، زیرا شاهد در ع و نیز در سفینه آمده است.	—	—
۳/۹۴	سخن بشک ... یعنی که	سخن لشکر ... یعنی	سخن بشکر ... یعنی که شکر <sup>۶۴</sup>
۱۲/۹۴	یکی اول ماه	یکی اول روز ماه	یکی اول روز ماه
۴/۹۵	گرد و تعریف آن در ع و سفینه قبل از فلغند آمده است.	—	—

۲۵ نیز در مجموعه.  
 ۲۷ نیز در مجموعه.  
 ۲۸ مجموعه: کیوخ؛ قواس؛ کیرخ؛ با شاهدی از کسای؛ سروری؛ کیرخ (kirax)؛ جهانگیری و رشیدی؛ گیرخ (girax)؛ برهان؛ کیرخ و گیرخ که صورت دوم را اصح دانسته است.  
 ۲۹ «مرقع» به معنی آلت رفع (بالا رفتن و بالا بردن) است، ولی مؤلف آن را در معنی رحل و وسیله‌ای چوبی که مصحف را روی آن می گذارند، به کار برده است.  
 ۵۰ مجموعه: «حتیح»، راست باشد چون ستون و نیزه». این کلمه بی شک تصحیف «ستیح» است که در ق، ص ۷۶، چنین معنی شده: «قد راست باشد چون نیزه و ستون و آنچه بدان ماند ... ستیح نیز گویند». معلوم می شود در یکی از نسخه های مادر سفینه این کلمه به این صورت تصحیف شده بوده است.  
 ۵۱ مجموعه: رواد؛ نسخه بدل آن: راود.  
 ۵۲ نیز در مجموعه.  
 ۵۳ نیز در مجموعه.  
 ۵۵ مجموعه: فرغند و فرغند.  
 ۵۷ نیز در مجموعه.  
 ۵۹ نیز در مجموعه.  
 ۶۱ مجموعه: شند بشند.  
 ۶۳ نیز در مجموعه.  
 ۲۶ مجموعه: تخاره، و همین درست است یعنی تُخاره.  
 ۲۷ مجموعه: کیوخ؛ قواس؛ کیرخ؛ با شاهدی از کسای؛ سروری؛ کیرخ (kirax)؛ جهانگیری و رشیدی؛ گیرخ (girax)؛ برهان؛ کیرخ و گیرخ که صورت دوم را اصح دانسته است.  
 ۲۹ «مرقع» به معنی آلت رفع (بالا رفتن و بالا بردن) است، ولی مؤلف آن را در معنی رحل و وسیله‌ای چوبی که مصحف را روی آن می گذارند، به کار برده است.  
 ۵۰ مجموعه: «حتیح»، راست باشد چون ستون و نیزه». این کلمه بی شک تصحیف «ستیح» است که در ق، ص ۷۶، چنین معنی شده: «قد راست باشد چون نیزه و ستون و آنچه بدان ماند ... ستیح نیز گویند». معلوم می شود در یکی از نسخه های مادر سفینه این کلمه به این صورت تصحیف شده بوده است.  
 ۵۱ مجموعه: رواد؛ نسخه بدل آن: راود.  
 ۵۲ نیز در مجموعه.  
 ۵۳ نیز در مجموعه.  
 ۵۵ مجموعه: فرغند و فرغند.  
 ۵۷ نیز در مجموعه.  
 ۵۹ نیز در مجموعه.  
 ۶۱ مجموعه: شند بشند.  
 ۶۳ نیز در مجموعه.  
 ۲۶ مجموعه: تخاره، و همین درست است یعنی تُخاره.  
 ۲۷ مجموعه: کیوخ؛ قواس؛ کیرخ؛ با شاهدی از کسای؛ سروری؛ کیرخ (kirax)؛ جهانگیری و رشیدی؛ گیرخ (girax)؛ برهان؛ کیرخ و گیرخ که صورت دوم را اصح دانسته است.  
 ۲۹ «مرقع» به معنی آلت رفع (بالا رفتن و بالا بردن) است، ولی مؤلف آن را در معنی رحل و وسیله‌ای چوبی که مصحف را روی آن می گذارند، به کار برده است.  
 ۵۰ مجموعه: «حتیح»، راست باشد چون ستون و نیزه». این کلمه بی شک تصحیف «ستیح» است که در ق، ص ۷۶، چنین معنی شده: «قد راست باشد چون نیزه و ستون و آنچه بدان ماند ... ستیح نیز گویند». معلوم می شود در یکی از نسخه های مادر سفینه این کلمه به این صورت تصحیف شده بوده است.  
 ۵۱ مجموعه: رواد؛ نسخه بدل آن: راود.  
 ۵۲ نیز در مجموعه.  
 ۵۳ نیز در مجموعه.  
 ۵۵ مجموعه: فرغند و فرغند.  
 ۵۷ نیز در مجموعه.  
 ۵۹ نیز در مجموعه.  
 ۶۱ مجموعه: شند بشند.  
 ۶۳ نیز در مجموعه.

کنده	کنده	گنده	۹/۹۵
شاخها	شاخها	شاخه‌ها	۴/۹۷
بلکند <sup>۶۵</sup>	بلکند	بلکند	۹/۹۷
باغند <sup>۶۶</sup>	باغند	باغند	۱/۹۸
زغند: بانگ مور باشد <sup>۶۷</sup>	زغند: بانگ مور باشد	—	۲/۹۸
بند	بند	بند	۷/۱۰۴
دیگر	دیگر	شاهد در ع نیست و باید جلوی آن قلاب گذاشته شود.	۱۲ و ۱۱/۱۰۴
و گویند	—	لا دیگر	۱/۱۰۵
از کسی	این دو کلمه با خط دیگری و شاید خط اقبال به متن اضافه شده است.	[و گویند]	۲/۱۰۵
لادی	لادی	[از کسی]	۷/۱۰۵
بانیان	بانیان	لاد	۱۱/۱۰۵
پنبه دانه بود فلخوده	پنبه دانه بود فلخوده	بانیاز	۱/۱۰۶
فلخوده	فلخوده	پنبه دانه بود و فلخوده	۱۰/۱۰۶
دیدبان	—	فلخیده	۱۲/۱۰۶
سخت باشد	سخت بشود	دیده بان	۱/۱۰۷
این همه	این همه	سخت بود	۳/۱۰۷
یکره	یکره	بیش از این	۸/۱۰۷
فریفته شود	فریفته شود	یکسره	۲/۱۰۸
غنوده	غنوده	فریفته بود	۱۰/۱۰۸
ورزود	—	غنود	۱/۱۰۹
بود و پژه	بود و پژه	وراود	۶ و ۴/۱۰۹
که	که	پود	۱۳/۱۰۹
گفت	گفت	[آن] که	۱۴/۱۰۹
فکند <sup>۶۸</sup>	فکند	گوید	۱۵/۱۰۹
گرم دم <sup>۶۹</sup>	؟	ضمناً قلاب باید از دور شعر برداشته شود، چون هم در ع آمده و هم در سینه.	
حرمست	حرفست	فگتم	۱/۱۱۰
کم	کم	گرم دل	۱/۱۱۰
جامه ای	—	جرمست <sup>۷۰</sup>	۴/۱۱۰
و گروهی برهود	—	گم	۱۱/۱۱۰
نخواهم ... بیهودم	نخواهم ... برهودم (نه برمودم که در حاشیه آمده)	دور شاهد باید قلاب گذاشته شود، زیرا در ع و نیز در سینه نیامده است.	۱۶ و ۱۵/۱۱۰
کهد	کهد	جامه	۹/۱۱۱
سپهد	سپهد	ویرهود	۱۰/۱۱۱
بیهوش شده	—	بخواهم ... بیهودم <sup>۷۱</sup>	۱۳/۱۱۱
کفیده و کفته	کفیده و کفته	کهد	۹/۱۱۲
از هم باز شده	—	سپهد	۱/۱۱۳
خسایید <sup>۷۲</sup>	خسایید	بیهوش	۱۳/۱۱۳
نماذ <sup>۷۳</sup>	نماذ	کفید و کفیده و کفته	۱/۱۱۴
		نار [از هم باز شده]	۲/۱۱۴
		خسایید	۸/۱۱۴
		نماذ	۱۴/۱۱۴

<sup>۶۶</sup> مجموعه: باغند.

<sup>۶۵</sup> نیز در مجموعه.

<sup>۶۷</sup> نیز در مجموعه، اما «زغند» تصحیف «زغند» است و «مور» تصحیف «بوز».

<sup>۶۹</sup> نیز در مجموعه.

<sup>۶۸</sup> نیز در مجموعه.

<sup>۷۱</sup> نیز در مجموعه.

<sup>۷۰</sup> نیز در مجموعه.

<sup>۷۳</sup> مجموعه: نماذ.

<sup>۷۲</sup> مجموعه: خسایید.



۶۸۸	شخد <sup>۷۴</sup>	شخد	شجد	۱/۱۱۵
۷۷۲	شخیده <sup>۷۵</sup>	شخیده	شجیده	۲/۱۱۵
۷۴۸	بود	بود	پود	۶/۱۱۵
۸۲۰	بوزنه	بودینه <sup>۷۶</sup>	بودنه	۷/۱۱۵
۸۶۲	کراشید <sup>۷۷</sup>	—	کواشید	۱۰/۱۱۵
۲۰۳۷	هیرید آتش پرست باشد	هیرید، آتش پرست باشد	—	۱۱/بعد از س ۱۱
۲۰۸۱	بت بود <sup>۷۸</sup>	بت بود	بت خانه بود	۳/۱۲۲
۵۰۸۵	همی <sup>۷۹</sup>	—	همه	۱۳/۱۲۲
۵۰۵۹	فرخی <sup>۸۰</sup>	فرخی	فرالوی	آخر: ۱۲/۲۲
۵۰۱۹	بکاشانه رواز <sup>۸۱</sup>	بکاشانه رودر	بکاشانه شو از	۲/۱۲۳
۵۰۸۶	تارک	—	تارک سر	۴/۱۲۳
۵۰۸۶	نهمار	نهمار	نهمار	۹/۱۲۳
۸۰۹۹	اگر کار بود و اگر چیزی	اگر کار بود و اگر ...	اگر کار بود اگر چیزی [و]	۱۰/۱۲۳
۸۰۶۰	شگفت سیاست	شگفت بسیار است.	شگفت بسیار است.	—
۹۰۲۳۸	دند	دند	بند	۱۲/۱۲۳
۱۰۰۸۵	شد <sup>۸۲</sup>	شد	شو	آخر: ۱۱/۲۳
۷۱۸۶	—	خشنسار	خشنسار	۱/۱۲۴
۷۱۵۸	مرغی است بزرگ، آبی،	مرغی است بزرگ، آبی ...	مرغی است، آبی، سرسپید	۲/۱۲۴
۸۰۴۶	تیره گون، سرسپید	—	—	—
۸۰۵۰۹	نکویی	نکویی	بنیکوی <sup>۸۳</sup>	۶/۱۲۴
۲۰۵۵	بس	بس	بسی	آخر: ۱۱/۲۴
۲۰۴۹۳	زینی	زینی	زینی	۱/۱۲۵
۲۰۱۶۷	شمشار شمشار <sup>۸۴</sup>	شمشار شمشار	شمشار شمشار	۲/۱۲۵
۲۰۹۳۷	استقصا <sup>۸۵</sup>	استقصا	استقصا	۴/۱۲۵
۶۰۸۵۵	—	شدکار	شدکار	۹/۱۲۵
—	—	شیار	شیار	۱۳/۱۲۵
۲۰۶۹	زده بود	زده بود	زده باشد	۱۴/۱۲۵
۱۰۵۸	اسکدار	اسکدار	آسگدار	۱/۱۲۶
۰۲۰۹	تا چون از این اسب	—	چون از اسب	۳/۱۲۶
۱۱۱۱۶	—	سپار	سپار	۵/۱۲۷
۱۰۷۵۶	دیگر	دیگر	سپار دیگر	۸/۱۲۷
۱۱۸۸	گاو آهن بود که	—	گاو آهن که	۹/۱۲۷
۲۲۰۰۹	کونه روی	کونه روی	وگر نه روی	۱۰/۱۲۷
۲۲۳۲۲	کاهلی باشد	کاهلی باشد	کاهلی بود	۱۲/۱۲۷
—	نمایند	نمایند	بنمایند	۷/۱۲۸
—	—	شعر	دقیقی	آخر: ۱۲/۲۸
۳۷۱۵	بستگانند ... آبی <sup>۸۶</sup>	بستگانند ... وی (یا: آبی)	بستگانند و ... وی	۳/۱۲۹
—	اقدرد <sup>۸۷</sup>	—	اقدرد	۸/۱۲۹
—	انگشت شود یعنی فحم شود	—	انگشت شود	۷/۱۳۰

۷۴ نیز در مجموع.ه.  
 ۷۶ مجموع.ه: پودینه.  
 ۷۸ مجموع.ه: بت خانه و بت بود.  
 ۸۰ نیز در مجموع.ه.  
 ۸۲ نیز در مجموع.ه.  
 ۸۳ صورت صحیح شعر باید چنین باشد:  
 نه همچو رخ خوبت گل بهار      نه چون توبه نکویی بت بهار  
 ۸۴ نیز در مجموع.ه.  
 ۸۶ مجموع.ه: بستگانند و ... آبی.  
 ۸۷ مجموع.ه: اقدرد؛ در لغت فرس (ص-م) نیز «اقدرد» که تصحیف «اقدرد» است.

برنا بود	برنا شود	برنا شود <sup>۸۸</sup>	۱۳/۱۳۰
کیفر دیگر	و دیگر	و دیگر	۱۱/۱۳۱
دراو دوغ کنند	دراو دوغ و ماست کنند	دراو دوغ و ماست کنند <sup>۸۹</sup>	۱۲/۱۳۱
شیر غاش است و	شیر عانسفت <sup>۹۰</sup>	شیر عانسفت <sup>۹۰</sup>	۱۴/۱۳۱
قلاّب دور شعر زاید است. شعر در سفینه و مجموعه هم آمده است.			۳/۱۳۲ و ۴
پر گرو تعریف آن از سفینه افتاده است و معلوم است که مأخذ ع نسخه دیگری است. <sup>۹۱</sup>			۵/۱۳۲ و ۶
شعر عنصری در ع و سفینه نیامده و باید دور آن قلاّب گذاشته شود.			آخر: ۱۳۲
پداندر	پداندر	پداندر	۳/۱۳۳
گنداور	گنداور	گنداور	۱۳/۱۳۳
هسر	هیر	هیر	۸/۱۳۴
پادیر	پاذیر	پاذیر	۱۶/۱۳۴
جذر	جزر	جزر	۱۱/۱۳۵
پدر زن باشد	پدر زن بود	پدر زن بود	آخر: ۱۳۵ و ۹
زایگر	زایگر	زایگر <sup>۹۲</sup>	۹/۱۳۶
زایغر باشد یعنی نوسکه	زایغر <sup>۹۳</sup> باشد یعنی فوسکه	زایغو <sup>۹۴</sup> باشد یعنی فوسکه	۱۰/۱۳۶
برومی	برومی <sup>۹۵</sup>	برومی	۱۱/۱۳۶
بدهان	بران	—	۳ و ۲/۱۳۷
شاهد خسروی در سفینه نیست. مجموعه هم ندارد. در یادداشت های من چیزی راجع به اینکه در ع آمده یا نه نیست.			۴/۱۳۷
احتمالاً در ع هست که باید مأخذ آن نسخه دیگری باشد.			۵/۱۳۷
سغر	سغر	سغر	۸/۱۳۷
تشی	قشی	قشی <sup>۹۶</sup>	۱۰/۱۳۷
خر	خر	خر	۱۱/۱۳۷
دشت و بیشه ورود	دشت بیشه ورود	دست و بیشه روز	۱۰/۱۳۷
نیچد	به سحد	سحد	۱۱/۱۳۷
و کاسه ها و سفالها	از کاسه ها و سفالها	از کاسه ها و سفالها <sup>۹۷</sup>	۱۳/۱۳۷
کلمه انبرو تعریف آن در ع و سفینه قبل از کنور و تندور آمده است.			۱۳۸
تنباک	—	بینای <sup>۹۸</sup>	۲/۱۳۸
رودکی گوید	شعر	—	۲/۱۳۸
وزتو	ازتو	وزتو	۳/۱۳۸
تیزی بیازی	تیری بتاری	تیزی بتاری <sup>۹۹</sup>	۸/۱۳۸
پزخور <sup>۱۰۰</sup>	—	پزخور	۱۳/۱۳۸
سرخ رو	—	برخ ور <sup>۱۰۱</sup>	آخر: ۱۳۸
دون	دزد	دزد	۲/۱۳۹
دون	—	دون <sup>۱۰۲</sup>	۳/۱۳۹
خدنگی و ... برآورد	—	خدنگی که ... برآهخت	۷/۱۳۹
یکی روز تیر، یکی چون ...	۲ روز تیر ۳ چون ...	دوم روز تیرسیم چون ...	۱۲/۱۳۹
یکی عطارد، یکی ماه تیر، یکی	۴ عطارد ۵ ماه تیر ...	چهارم ... پنجم ... ششم	۱۳/۱۳۹

<sup>۸۸</sup> نیز در مجموعه.

<sup>۹۰</sup> مجموعه: شیر عشاق، عشاق یعنی کثیر العشق.

<sup>۹۱</sup> پر گرو تعریف آن در مجموعه آمده و معلوم است که مأخذ آن نسخه مادر سفینه بوده است.

<sup>۹۲</sup> تصحیف «زایگر» است که در مجموعه آمده. باز پیداست که مأخذ مجموعه نسخه مادر سفینه بوده است.

<sup>۹۳</sup> پیداست که «زایغر» از نسخه دیگری غیر از سفینه است. <sup>۹۴</sup> تصحیف «زایغو» است که در مجموعه آمده.

<sup>۹۵</sup> از بعد از کلمه «برومی» تا آخر سطر ۱۲ از سفینه افتاده و پیداست که مأخذ ع نسخه دیگری است.

<sup>۹۶</sup> این کلمه تصحیف «تشی» است.

<sup>۹۷</sup> مجموعه نیز «سفالو» دارد. احتمالاً «سفالو» صورتی از کلمه «سفال» بوده که در آذربایجان رایج بوده است.

<sup>۹۸</sup> مجموعه: بتاک، به عنوان مدخلی مستقل در ص ۱۲۵.

<sup>۱۰۰</sup> در مجموعه، «پزخور» به «برخور» معنی شده است (ص ۷۹). بی شک «پزخور» تصحیف «برخور» (barxūr) است که به معنی «برخور»، یعنی دارای حصه و نصیب و برخ است.

<sup>۱۰۱</sup> نیز در مجموعه.

<sup>۱۰۲</sup> برعکس مورد بالا که «دزد» ضبط شده است.





هفتم	...۷	...یکی ...	۱۴/۱۳۹
		شاهد در ع و نیز در سفینه نیست و باید دور آن قلاب گذاشته شود.	۲/۱۴۱ و ۳
گفت	گفت	گوید	۵/۱۴۱
قماش	قماش؟	تماس	۱۰/۱۴۱
فال و طالع را گویند. دیگر	فال و طالع را گویند. دیگر	فال و طالع و ستاره را گویند	آخر: ۱۴/۱۴۱
ستاره رانیز گویند	ستاره رانیز گویند		
		دور شاهد باید قلاب گذاشته شود	آخر و ۴/۱۴۲
مربادر ۱۰۳	—	مرادر	۵/۱۴۲
		شاهد در ع و نیز در سفینه نیست و باید دور آنها قلاب گذاشته شود.	۱۰-۱۲-۱۴۲
		شاهد در ع و نیز در سفینه نیست و باید دور آنها قلاب گذاشته شود.	۲/۱۴۳ و ۴ تا آخر
زغار نعره و فریاد بود <sup>۱۴</sup>	زغار نعره و فریاد بود	—	۴/۱۴۳ بعد از س
شوار	در اصل شوار بوده و ظاهراً خود اقبال یا کس دیگری الف آن را تراشیده است.	شور	۵/۱۴۳
پاره پاره مانده	پاره پاره مانده	پاره مانده	۳/۱۴۴
		شاهد در ع و نیز در سفینه نیست و باید دور آنها قلاب گذاشته شود.	۴-۸-۱۰-۱۴۴
بود	بود	باشد	۸/۱۴۴
تاباریک شود و صقل گیرد	تاباریک شود ...	تارنگ و صقل گیرد	۸/۱۴۴
شیار شغل خیر باشد <sup>۱۵</sup>	شیار شغل خیر باشد	—	۱۴۴ بعد از س ۱۳
پدر زن باشد <sup>۱۶</sup>	پدر زن باشد	دختر زن باشد	۵/۱۴۵
براندر <sup>۱۸</sup>	براندر	برآندر <sup>۱۷</sup>	۸/۱۴۵
بیغاره <sup>۱۹</sup>	بیغاره	بیگار	۱۰/۱۴۵
خنیور یا خنیور <sup>۱۱</sup>	خنیور	چنیور	۱۵/۱۴۵
ایضاً در سفینه <sup>۱۱</sup>	و سایر در ع عنوان است و با خط قرمز نوشته شده است	صراط باشد و سایر بهشت باشد	آخر: ۱۴۵
چوبی بود که بدان	چوبی بود که بدان	چوبی که بدان	۷/۱۶۷
کراز	کراز	گواز	۶/۱۶۷
چوبی بود که	چوبی بود که	چوبی که	۷/۱۶۷
و گلاز نیز گویندش	و کراز نیز گویندش	و گواز نیز گویندش	۷/۱۶۷
		در سفینه سه لغت جواز (سیرکوبه)، راز (بنا) و براز (زیبائی) که در ق در ص ۱۷۶-۱۷۷ آمده اینجا آمده است. <sup>۱۱</sup>	۸ بعد از س
دیگر	دیگر	گراز دیگر	۷ و ۱/۱۶۸
... زمین را بذر کنند <sup>۱۳</sup>	... زمین را بذر کنند	برزگران نیز زمین را بدو کنند	۳/۱۶۸
قله <sup>۱۴</sup>	قبیله (یا: قبیله)	قبیله	۷/۱۶۸
بیش (یا بیشی) باشد سخت	تیش باشد سخت در تن و	تیش باشد در تن و بیشتر زنان	۱۰/۱۶۸
بیشتر زنان را باشد	بیشتر زنان را باشد گاه بگاه زادن کودک در تن و بیشتر زنان را باشد	را باشد وقت زادن زادن کودک	

<sup>۱۳</sup> مجموعه، ص ۹۸، مریار. ظاهراً از پهلوی در اینجا مراد گویش های قدیم آذربایجان است، چه در پهلوی دوره ساسانی نیز این کلمه morwānīd تلفظ می شده است. احتمالاً صورتی که در متن آمده تصحیف «مریارد» یا «مرارد» است.

<sup>۱۴</sup> در مجموعه نیز «زغار» آمده و به «نعره و فریاد» معنی شده است. در ق، ص ۱۲۲، «ژغار» که صورت دیگری از همین کلمه است به یانگ تیز و سخت معنی شده است.

<sup>۱۵</sup> ظاهراً تصحیف «فیاوار» است که در ق به «شغل خیر» معنی شده است.

<sup>۱۶</sup> مجموعه: دختر زن پدر. <sup>۱۷</sup> نیز در مجموعه. این کلمه تصحیف «پسر اندر» است، به معنی پسر شوهر یا پسر زن.

<sup>۱۸</sup> نیز در مجموعه.

<sup>۱۹</sup> مجموعه: بیگار و بیغاره.

<sup>۱۱</sup> مجموعه: چنیور.

<sup>۱۱۱</sup> مجموعه، ص ۸۵؛ و سایر - منظور از «و سایر» معلوم نیست. دهخدا آن را تصحیف «و شاید» دانسته است، رک. مجموعه، ص ۸۵، ح ۲.

<sup>۱۱۲</sup> این نیز دلیل دیگری بر اینکه نسخه ع از روی سفینه نوشته نشده است.

<sup>۱۱۳</sup> مجموعه: برزگران نیز دارند. لغت فرس (ص-م) «خشت زنان و برزگران نیز دارند. عبارت سفینه و ع روشن نیست.

<sup>۱۱۴</sup> صحیح همین صورت است که در عربی «قله» تلفظ می شود، به معنی کوزه بزرگ و کوچک. مجموعه: سطحه (ا). «سطیحه» در عربی به معنی توشه دان (مژاده) است.

کریز <sup>۱۱۵</sup>	کویز	کریز	۱۲/۱۶۸
قرنسه <sup>۱۱۶</sup>	قریه	فریه	۱۳/۱۶۸
قاص <sup>۱۱۷</sup>	قاص	فاض	۳/۱۷۱
غنجموس <sup>۱۱۸</sup>	غنجموس	غنجموس	۳/۱۷۱
هیز و حیز	—	هیز	۱۳/۱۷۲
جانور باشد یا سختی <sup>۱۱۹</sup>	جانور باشد یا سختی	جستن باشد یا سختی	۷/۱۷۳
سطرت شاعر گوید <sup>۱۲۰</sup>	مفسد است شاعر گوید	مفسد است ظاهر فضل گوید	۱۱/۱۷۳
بندبسته	بندبسته	بند و بست	۸/۱۷۳
—	پروز، معروف است	—	۱۷۴ بعد از س ۶:
حق فریضه باشد <sup>۱۲۱</sup>	—	جن فریفته باشد	۱۳/۱۷۴
فغیاز نور (!)	—	فغیاز و بغیاز	۱/۱۷۶
دارانی و شاگردانه بود <sup>۱۲۲</sup>	عطا و شاگردانه بود	عطا و شاگردانه باشد	۲/۱۷۶
—	—	جواز جواز جواز	۱۱/۱۷۶
کلکر (= گلگر که شبیه کلک نوشته شده است) <sup>۱۲۳</sup>	کلک	گلکار (تصحیح اقبال)	۴/۱۷۷
برازا مرد است یعنی زیبا	برازا مرد است یعنی زیبا	کلمه «برازا» که اقبال به متن افزوده در سفینه نیز نیست. در مجموعه هم نیامده است.	۷/۱۷۷
گیاهی بود که آن را در	... تره ...	برازا مرد است	۷/۱۷۷
—	تره دوغ کنند	گیاهی بود که آن را کنگر	آخر: ۱۷۷
بژ	—	گویند و تره دوغ کنند.	۱۱/۱۷۸
—	شعر	بژ	۱۲/۱۷۸
ژیز <sup>۱۲۵</sup>	ژیز	خسروانی گوید <sup>۱۲۴</sup>	۱/۱۷۹
خوک <sup>۱۲۶</sup>	خوک <sup>۱۲۶</sup>	ریز	۱۲/۱۷۹
تزه	—	خوهل	۱۱/۱۸۰
کناژ <sup>۱۲۸</sup>	—	تژ	۱۲/۱۸۰
—	—	کناژ	۳/۱۹۱
در خواب شده	از خواب شده	بوشکور گوید	آخر: ۱۹۱
ریزها	ریزها [= ریزه ها]	در خواب شده	۱۹۲ ما قبل از آخر:
—	—	ریزه	آخر: ۱۹۲
از غمی و کمی نیز باشد <sup>۱۳۰</sup>	در پارسی	ابوشکور گوید	۵/۱۹۳
چاپلوس و بلوس	—	در فارسی	۵/۱۹۳
کلکوس <sup>۱۳۱</sup>	—	از غم و به عربی چیزی	بی قیمت باشد.
—	—	چاپلوس	۱۳/۱۹۳
—	—	کالوس	۶/۱۹۴

<sup>۱۱۵</sup> همین صحیح است. رک. لغت فرس (ص-م).

<sup>۱۱۵</sup> همین صحیح است.

<sup>۱۱۷</sup> نیز در مجموعه، ص ۱۰۵ و ۱۳۱ و برهان.

<sup>۱۱۸</sup> درباره این کلمه، رک. فرهنگ فارسی مدرسه سپهسالار، منسوب به قطران، تصحیح علی اشرف صادقی، (تهران: سخن، ۱۳۸۰)، ذیل «چغز».

<sup>۱۱۹</sup> عبارت ع و سفینه درست نیست و اقبال ظاهراً متن خود را بر اساس نسخه س اصلاح کرده است. لغت فرس (ص-م)، سخنی بود دیگر گونه (؟).

<sup>۱۲۰</sup> مجموعه: سطر بود. نسخه س لغت فرس: شرطه یعنی غماز؛ لغت فرس (ص-م) و حاشیه نسخه نخجوانی: شرطه. «سطرت» در سفینه و «سطبر»

در مجموعه مسلماً تصحیف «شرطه» است. در مورد نام شاعر در حاشیه نسخه ع با خط دیگری غیر از خط متن آمده: «این شعر از ظاهر فضل

است به ضبط جهانگیری» و اقبال بدون هیچ توضیحی نام شاعر را به متن برده است. در لغت فرس (ص-م) نیز نام شاعر «ظاهر فضل» آمده است.

<sup>۱۲۱</sup> مجموعه: حق و فریضه باشد. صحیح لغت مدخل «کریز» و صحیح معنای آن «قرنصه باشد» است. رک. لغت فرس (ص-م)، ص ۱۰۹.

<sup>۱۲۲</sup> صحیح عبارت چنین است: «فغیاز نودارانی و شاگردانه بود».

<sup>۱۲۳</sup> لغت فرس (ص-م)، سر گلگیر، در مجموعه نیز «کلک» آمده است.

<sup>۱۲۴</sup> در حاشیه ع با خط دیگری اضافه شده: «خسروانی گفت».

<sup>۱۲۵</sup> در حاشیه ع در جلوی «خوک» نوشته شده: «خوهل».

<sup>۱۲۶</sup> در مجموعه نیز «خوک» آمده که مسلماً تصحیف «خول» است.

<sup>۱۲۸</sup> مجموعه: کناژ.

<sup>۱۳۰</sup> مجموعه: «از غمناکی و کمی نیز باشد».

<sup>۱۲۵</sup> نیز در مجموعه.

<sup>۱۲۹</sup> مجموعه نیز عبارت را ندارد.

<sup>۱۳۱</sup> این ضبط غلط است.





۷/۱۹۴	[ابوالموید بلخی گوید...]	شاهد ابوالموید در حاشیه ع با خط دیگری آمده است.
۸/۱۹۴	کالوس بی محل	کالوس و بی محل ۱۳۲
۱۹۴/ماقبل از آخر:	یعنی سفله	—
۱۹۴/آخر:	قاش و قماش	قاس و قماش ۱۳۳
۹/۱۹۵	باکس مکیس	کس بامکیس
۱۳/۱۹۵	بیوس	برکس مکیس
۱۹۵/آخر:	بیوسه	پیوس ۱۳۴
۲/۱۹۶	پوزبود یعنی [گربرگرد] بیرون و درون دهن	پوزبود یعنی بیرون سرون و درون دهن ۱۳۶
۱۹۶/ماقبل از آخر:	فروگشت و برآمد	فروگشت برآمد
۶/۱۹۷	کوس دیگر	دیگر
۷/۱۹۷	بهم زنت	—
۷/۱۹۸	بمعنی خانه‌ای باشد	بمعنی خانه باشد
۹/۱۹۸	برجاس	پرخاس
۱۳/۱۹۸	قوس قزح	قوس و قزح
۱۳/۱۹۸	شاهد ابوالموید در ع در حاشیه به خطی دیگر آمده است. در سفینه و مجموعه هم نیست.	شاهد ابوالموید در ع در حاشیه به خطی دیگر آمده است. در سفینه و مجموعه هم نیست.
۱۴/۱۹۸	وراباد	همی باد ۱۳۸
۱۹۸/آخر:	بدو	درو
۱/۱۹۹	بخسیس	—
۲/۱۹۹	خاشاک خورد	—
۴/۱۹۹	لختها	لجها
۶/۱۹۹	خوک	چوب ۱۳۲
۳/۲۰۵	فروشاندن	فروشاندن ۱۳۴
۳/۲۰۵	بازپاشیده	بازشده
۱/۲۰۶	هراش	بغراش
۱۲/۲۰۷	دیگر آن آهن بود که به مسمار زنتد بر صندوق ۱۳۶	—
۴/۲۰۸	خزیدن ... بخزید	خزیدن ... بخزید
۱/۲۰۹	جخش	—
۲/۲۰۹	فرغانه و ختلان برآید	فرغانه و حقلان برآید
۳/۲۱۰	مراروی	فراروی
۸/۲۱۰	تند و سخت طبع	تند و سخت طبع بود
۱۱/۲۱۰	گلی هست	گلی است
۱۰/۲۱۱	هوش دیگر	دیگر
۸/۲۱۲	و هر چه گویند	و بر هر چه گویند
۲۱۲/قبل از آخر:	سپاهیان [سلاح] ... سازند	—
۵/۲۱۳	زاوش و زواش	زاوش و راوس

۱۳۳ سفینه شاهد را ندارد.  
 ۱۳۴ نیز در مجموعه.  
 ۱۳۶ در مجموعه نیز «بیرون سرون و درون دهن» آمده که مسلماً غلط است.  
 ۱۳۸ در ع شاهد در حاشیه آمده، در سفینه و مجموعه نیز نیست.  
 ۱۴۰ مجموعه: خاشاک خورد.  
 ۱۴۱ مجموعه: بخشها.  
 ۱۴۳ در مجموعه نیز: چوب.  
 ۱۴۵ مجموعه: نغراش. صحیح «هراش» است.  
 ۱۴۶ در ع این عبارت و شاهد ابوالموید در حاشیه آمده است. سفینه نیز ندارد. مجموعه: «بند آهنین بود یا روین که به مسمار زنتد بر صندوق»، اما شاهد را ندارد. این تعریف در سفینه بعد از کلمه «نیوش»، و در ع در ص ۲۱۶ آمده است.  
 ۱۴۷ نیز در مجموعه.  
 ۱۴۹ مجموعه: فرغانه و ختلان بروید.  
 ۱۵۱ مجموعه: زاوش (نخ [=نسخه بدل]) زاوش. در بیت شاهد در ق نیز «زاوش» به کار رفته است.



گَرزَش <sup>۱۵۲</sup>	گَرزِش	گَرزِش	۱۲/۲۱۳
یازان و شادمان باشد <sup>۱۵۳</sup>	یازان و شادمان بود	نازان و شادمان بود	۲۱۴. قبل از آخر:
قوس و قزح <sup>۱۵۴</sup>	قوس و قزح	قوس قزح	۱۱/۲۱۵
آن خیار باشد که	آن خیار باشد که	آن خیار که	۱۲/۲۱۵. آخر:
پش صندوق ورقبله (ا) باشد	پش صندوق ورقبه باشد	—	۷/۲۱۶. شاهد فردوسی در سفینه نیست.
جنگ خسیس	جنگ حبش	جنگ و جلب	۲۱۶/بعد از س ۱۰.
پس دیگر آن آهنی بود که	پس دیگر آن آهنی بود که	—	۱۲/۲۱۶
به مسمار زنند بر صندوق	به مسمار زنند بر صندوق	—	۲۱۶/بعد از س ۱۳.
نیوش	نیوش	نیوش و نیوشه	۲۱۶/قبل از آخر:
نیوشه	نیوشه	نیوش و نیوشه دیگر	۴/۲۱۷
گوش دادن به سخن بود	گوش دادن سخن باشد <sup>۱۵۵</sup>	گوش دادن سخن باشد	۵/۲۱۷
وخش <sup>۱۵۶</sup>	وخش	وخش	۹/۲۱۷
هیزم چوبی <sup>۱۵۷</sup>	هیزم چوبی	بیت شاهد در ع و سفینه نیست.	۱۱/۲۱۷
بوندرق (یا بوندرق) <sup>۱۵۸</sup>	—	هیزم کوهی	۳/۲۲۹
—	—	بندوق	۶/۲۲۹
حله <sup>۱۵۹</sup>	—	شاهد اول در ع و سفینه و مجموعه نیست.	۷/۲۲۹
بمنیتر معروف است <sup>۱۶۰</sup>	عنیتر معروف است	خله	۳/۲۳۰
کاریز <sup>۱۶۱</sup>	—	عنیت معروف است	۴/۲۳۰
آمرغ	آمرغ	کاریز	۱۰/۲۳۰
بند آسیاب بود که آب برند <sup>۱۶۲</sup>	بند آسیاب باشد که آب برند	آمرغ	۷/۲۳۲
دامن کوه باشد به جانب صحرا <sup>۱۶۳</sup>	—	بند باشد که آب برند	۷/۲۳۳
نفاغ <sup>۱۶۴</sup>	—	دامن کوه باشد به صحرا	۱۲/۲۳۳
تاری بود که آن را میرم یا دیا بافند <sup>۱۶۵</sup>	—	نفاغ	۱/۲۳۴
سرگاو <sup>۱۶۶</sup>	سرگاو	زیر کلمه «قحف» در ع نوشته شده: کاسه سر.	۲/۲۳۴
تغ دوستی بود... <sup>۱۶۷</sup>	تغ دوستی بود که	تاری که از آن بیرم یا دیا بافند	۸/۲۳۴
—	بمعشوقی دارند. فغ معشوق	سروی گاو	۳/۲۳۵
—	بود. دیگر به عبارت ...	فغ معشوق بود، دیگر	ص ۲۳۵، س ۵ و ۶
سیاه قام	—	به عبارت فرغانیان صنم	
بالغ و بالغ <sup>۱۶۸</sup>	بالغ و بالغ	و بت بود	
قدح و سرو گاو بود <sup>۱۶۹</sup>	قدح و سرگاو بود	سیاه قام	۱۰/۲۳۵
قلاجوز	قلاجوز	بالغ و بالغ	۱/۲۳۶
دیبلو... در زین نسخه	دیبلو... تترک	قدح و سروی [گاو] بود	۲/۲۳۶
تبتوک باشد <sup>۱۷۰</sup>	—	کلاجوی	۲/۲۳۶
—	—	دیبلو باشد و در جزین نسخه	۱۰/۲۳۶
—	—	تبتوک باشد	

- ۱۵۲ صحیح «گَرزَش» است از مصدر گرزیدن پهلوی به معنی شکوه و شکایت کردن. در مجموعه نیز «گَرزَش» ضبط شده و ظاهراً از ق پیروی کرده است.
- ۱۵۳ مجموعه: نازان.
- ۱۵۴ صحیح «وخش» است.
- ۱۵۵ در ضبط ع تردید دارم.
- ۱۵۶ مجموعه: و همین درست است.
- ۱۵۷ صحیح جله است، رک، ق، ص ۴۴۵.
- ۱۵۸ مجموعه: صحیح «کارز» (= گارز) است که صورت دیگری از گارج و آکارج (= آگارج) و هغارج و غارج (قارج) است. رک. لغت فرس (ص-م)، ص ۱۳۴ و نامه ایران باستان، (سال ۲، ش ۱، ۱۳۸۱)، ص ۵۳.
- ۱۵۹ مجموعه: بند آسیاب بود که آب زند.
- ۱۶۰ مجموعه: تترک... تترک
- ۱۶۱ مجموعه: تترک باشد و در جزین نسخه
- ۱۶۲ مجموعه: سرولی [گاو] و همین درست است.
- ۱۶۳ مجموعه: «تغ بت بود»، «تغ» و «تغ» تصحیف «تغ» است که اصلاً لغتی سغدی است. تلفظ «تغ» vag (وُغ) است. قس: نفاغ و قام در همین جا.
- ۱۶۴ مجموعه: بالغ و بالغ، جداگانه.
- ۱۶۵ مجموعه: «تبتوک را گویند. به ترکی تبتکو گویند که در زین بندند. نخ: تبتوک باشد». فرهنگ ها «تبتک» و «تبتوک» را به معنی جناغ زین نوشته اند.

۱۳/۲۳۶	راست بود	راست بود. نسخه: راندن بود	راست بود. نسخه: راندن بود
۵/۲۳۷	همچون قفیز باشد	چون فریفتن باشد. نسخه:	چون فریفتن باشد. نسخه
		همچون قفیر (= قفیز) باشد.	(= نسخه ای): همچون قفیز
		نسخه: همچون نقیری	باشد. نسخه: همچون
		(یا: نقیری) باشد.	نقیری باشد <sup>۱۳۱</sup>
۲۳۹/بعد از س ۴:	—	درغ آن بند باشد که از	درغ آن بند باشد که از
		سش کنند یا نگرده	سش کنند <sup>۱۳۲</sup> تا بگرده.
		یاغ سر گاو کوهی بود	یاغ سرو گاو کوهی بود
		والله اعلم.	والله اعلم. <sup>۱۳۳</sup>
۸/۲۴۴	چون مغاکی و چاهی	چون مغاکی و چاهی	چون مغاکی و چاهی
		یعنی نغل	یعنی نغل
۱۱/۲۴۴	نام شاعر در سفینه و مجموعه نیز نیست.		
۲۴۵/ح ۴:	مطلبی که در حاشیه ۴ آمده در سفینه هم آمده است.		
۲/۲۴۶	نوف	فوف	فوف <sup>۱۳۴</sup>
۶/۲۴۶	جنسی هست	جنسی است	جنسی است
۶/۲۴۶	کنکی	کلیکی	ککیر <sup>۱۳۵</sup>
۶/۲۴۶/قبل از آخر:	روف	—	زوف <sup>۱۳۶</sup>
۶/۲۵۰	درخت انگور بود	درخت انگور	درخت انگور بود
۱/۲۵۲	ناک	ناک	ناک <sup>۱۳۷</sup>
۲/۲۵۲	آلت لفظ	—	آلت لفظ بود
۲۵۲/بعد از س ۴:	—	بالوک کافور مغشوش	بالوک کافور مغشوش
		باشد	باشد <sup>۱۳۸</sup>
۲/۲۵۳	ابله بود و نادان	ابله بود	ابله بود <sup>۱۳۹</sup>
۵/۲۵۳	تارک سر بود	—	تارک سر بود، یعنی میان سر <sup>۱۴۰</sup>
۱۲/۲۵۴	پک	—	پک
۱۳/۲۵۴	نسخه [دیگر] خوبک	نسخه غوک خوانند.	نسخه [= نسخه ای]
	خوانند	نسخه خوک خوانند	غوک خوانند و نسخه
		خوک خوانند.	خوک خوانند.
۱۴/۲۵۵	کسی بود که با خود	کسی بود که با خود	کسی بود که با خود
	همی دندد نرم نرم و	همی دندد و نرم نرم	همی دندد و نرم نرم
	خشم آلود [گویند می زکد]	خشم آلود گویند	خشم آلود بگوید <sup>۱۴۱</sup>
۲/۲۵۶	مرکب	مزکت	مزکت <sup>۱۴۲</sup>
۹/۲۵۶	خسک بود.	خسک بود. نسخه خار	خسک بود. نسخه: خار
		خسک <sup>۱۴۳</sup> بود.	خسک بود.
۱۲/۲۵۷	و در اصل نی است.	نسخه نی است.	نسخه: نی است.

<sup>۱۳۱</sup> صحیح «قفیز» است و فریفتن و نقیر تصحیف «قفیز» است.

<sup>۱۳۲</sup> مجموعه: «درغ آن بند باشد که از پیش کنند تا بگرده.» «درغ» تصحیف «ورغ» است که به صورت «برغ» و «برگ» نیز به کار رفته است. این کلمه در عقدا ی یزد به صورت valg به کار می رود.

<sup>۱۳۳</sup> نیز در مجموعه.

<sup>۱۳۴</sup> «نوف» درست است.

<sup>۱۳۵</sup> مجموعه: کنگر.

<sup>۱۳۶</sup> در مجموعه نیز: تاک، اما صحیح «ناک» است.

<sup>۱۳۷</sup> نیز در مجموعه. اقبال «بالوک» را به «بالوس» تغییر داده و آن را ذیل لغت «ناک» آورده و حق با اوست، اما اشاره ای به این تغییر نکرده است که بالوس مرکب است از با + لوس به معنی فریب و به معنی «کافور مغشوش» نیست.

<sup>۱۳۸</sup> نیز در مجموعه.

<sup>۱۳۹</sup> نیز در مجموعه که مدخل را به صورت هباک و هیاک (مدخل مستقل) آورده است.

<sup>۱۴۰</sup> تعریف صحیح همان است که در نسخه ن لغت فرس آمده، رک. ق، ص ۲۵۵، ح ۸.

<sup>۱۴۱</sup> نیز در مجموعه. در لغت فرس (ص. م) «تینک» به دریچه مرکبان معنی شده است. مرکب ظاهراً به معنی ترکیب کننده فلزات و مجازاً زرگر است.

<sup>۱۴۲</sup> در حاشیه ع ابتدا تعریف «خنجک» آمده، سپس بیت زیر از ابوالمؤید به شاهد آن آمده است:

نباشد پس عجب از بختم ار عود شود در دست من مانند خنجک

۱۲	۱۱/۲۵۸	خنک بتازی طویی بود.	خنک مهره بود. نسخه:	خنک مهره بود. نسخه:
۵/۲۵۹		چیزی بود زرین یا سیمین یا رویین یا آهنین	صورتی بود سفالین. نسخه:	صورتی بود سفالین. نسخه:
۳/۲۶۰		و مرزبانش نیز گویند.	نسخه: و مرزبان نیزش گویند.	نسخه: و مرزبان نیزش گویند.
۶/۲۶۰		بانگ نرم و شکسته بود.	بانگ نرم بود. نسخه:	بانگ نرم بود. نسخه:
		در گلو از گریه	باشد. نسخه: بانگ شکسته	باشد. نسخه: بانگ شکسته
		بود در گلو از گریه	بود در گلو از گریه	بود در گلو از گریه
۳/۲۶۰	آخر:	آویزند	آویزند. نسخه: تیر عصاران باشد	نسخه: تیر عصاران باشد <sup>۸۶</sup>
۵/۲۶۱		ارتنگ	ارتنگ	ارتنگ <sup>۸۷</sup>
۵/۲۶۱		تا	نام	نام <sup>۸۸</sup>
۲/۲۶۱	قبل از آخر:	باشنگ دیگر	و یکی	و دیگر
۳/۲۶۱	آخر:	و آنرا	آن را	آن را
۳/۲۶۲	آخر:	هر دو	—	همه
۳/۲۶۲	آخر:	[خطیری گفت] <sup>۸۹</sup>	—	بیت
۱/۲۶۳		... که با	... با	... با
۱۱/۲۶۳		قمار بود	قمار باشد	قمار بود
۱۱/۲۶۳		[قریع الدهر گوید...]	—	بیت
۴/۲۶۴ و ۵		نیم لنگ کمان دان بود.	... قربان و به معنی	نیم لنگ کمان دان بود.
		یعنی قربان و شغایتیر دان بود	دمار و هلاک بود و شغا ...	یعنی قربان بود و شغا
				به معنی دمار و هلاک باشد.
				نیم لنگ کمان دان به معنی قربان بود
				و شغا تیر دان یعنی کیش <sup>۹۰</sup>
				درخت انار باشد. نسخه دیگر:
۹/۲۶۴		درخت ناژ باشد	درخت انار و در نسخه دیگر	درخت ناژ باشد. <sup>۹۱</sup>
			درخت ناژ باشد.	درخت ناژ باشد.
۷/۲۶۵ و ۱۰		نسک	—	نشک
۸/۲۶۵		[منجیک گفت]	درع در حاشیه با خطی	—
			دیگر اضافه شده: منجیک گفت	
۱۱/۲۶۵		نسک دیگر	و یکی	و دیگر
۱۲/۲۶۵		و آن جزو رانسک خوانند.	و آن رانسک خوانند.	آن را جزو خوانند (۱)
۲/۲۶۶		و یکی	—	دیگر
۲، ۴، ۲، ۶ و ۶		اول، دوم، سوم، چهارم	۴، ۳، ۲، ۱	اول، دوم، سیم، چهارم
۶/۲۶۷		دی چون زنگ	—	ای <sup>۹۲</sup> چون زنگ
۸/۲۶۹		پلالک	پلالک	پلالک <sup>۹۳</sup>
۱/۲۷۳		پلکنجک	پلکنجک	پلکنجک <sup>۹۴</sup>
۱۴/۲۷۴		پرستک	—	پرستک
۲/۲۷۵		حراق و بود آتش بود	حراق باشد. نسخه: بود	حراق باشد. نسخه:
			آتش بود	بود آتش بود
۵/۲۷۵		خرمک	خرمک	خرمک

<sup>۸۲</sup> نیز در مجموعه «خنک» به معنی مهره نیست. در ق، ص ۲۷۵، «خرمک» به این معنی آمده است.

<sup>۸۵</sup> نیز رک. مجموعه که عبارت آن تقریباً مانند ع و سفینه است.

<sup>۸۷</sup> صحیح «ارتنگ» است.

<sup>۸۹</sup> در حاشیه ع آمده: «عنصری گفت». در لغت فرس، نسخه کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران، نیز به نام عنصری است.

<sup>۹۰</sup> چنانکه می بینیم در سفینه عنوان و معنی آن تکرار شده، اما به طور ناقص. معنی دمار و هلاک مربوط به کلمه «آذرنک» است که بلافاصله قبل از «نیم لنگ» آمده است. صورت صحیح عبارت همان است که اقبال به دست داده، بدون آنکه به ضبط نسخه خود اشاره کند.

<sup>۹۱</sup> صحیح «ناژ» است نه «انار».

<sup>۹۲</sup> ای به معنی یعنی است. مجموعه: «آن چون زنگ».

<sup>۹۴</sup> نیز در مجموعه.



۶/۲۷۵	مهره بود	—	مهره بود	۶/۲۷۵
۲۷۶	بعد از س از ۴:	—	تبتک کز باشد که به کلاه <sup>۱۹۵</sup>	تبتک کز باشد که به کلاه
۲/۲۷۷	—	—	و جوراب کنند	و جوراب کنند
۷/۲۷۸	تند باشد	—	تند بود	تند بود
۹/۲۷۸	بیوک	—	تیوک <sup>۱۹۶</sup>	تیوک
۷/۲۷۹	اول، دوم، سوم، چهارم، پنجم	—	۵، ۴، ۳، ۲، ۱	یکی، دوم، سوم، چهارم، پنجم
۱/۲۷۹	فراخ	—	فراخی	فراخی
۱/۲۸۰	سپیدرک	—	سپر درک	سپر درک
۵/۲۸۰	کعب پای	—	رکوب پای (؟)	کعب پای
۵/۲۸۱	افرنک	—	افرنک <sup>۱۹۷</sup>	افرنک
۲۸۱	قبل از آخر:	—	—	مجاچنک
۴/۲۸۲	مخوف	—	خوف	خوف <sup>۱۹۸</sup>
۷/۲۸۲	فدرنگ	—	فرزنگ	فرزنگ <sup>۱۹۹</sup>
۵/۲۸۳	دوژ باشد [و] بن لاک	—	دوژ باشد بن لک	زمر باشد بن لک <sup>۲۰۰</sup>
۲۸۳	بعد از س از ۱۰:	—	کیک مردمک دیده باشد.	کیک ده باشد. <sup>۲۰۱</sup>
۱۲/۲۸۳	مصیبت بود.	—	مصیبت باشد.	مصیبت باشد.
۲۸۴	بعد از س از ۱۰:	—	کیک <sup>۲۰۲</sup> احوال بود.	کیک <sup>۲۰۳</sup> احوال بود.
—	—	—	ششک رباب چهار رود باشد.	شاشک رباب چهار رود باشد. <sup>۲۰۴</sup>
—	—	—	کنک امرد بزرگ باشد.	کنک امرد بزرگ باشد. <sup>۲۰۵</sup>
۳/۲۸۴	مرجاموک	—	—	مرجاموک <sup>۲۰۶</sup>
۲۸۴	بعد از س از ۱۰:	—	جناک ز بکرز باشد	جناک انکرز باشد <sup>۲۰۷</sup>
—	—	—	اخاک سک باشد	اخاک سک باشد <sup>۲۰۸</sup>
—	—	—	کالاک مبارز باشد	کالاک مبارز باشد <sup>۲۰۹</sup>
—	—	—	کاونجک: نسخه: خریزه	کاونجک: نسخه: خریزه
—	—	—	نارسیده باشد.	نارسیده باشد. <sup>۲۱۰</sup>
—	—	—	هژاک نادان باشد.	هژاک <sup>۲۱۱</sup> مکرر نادان باشد.
۹/۳۱۱	از هم شکستن	—	از هم بکشتن	از هم بکشتن <sup>۲۱۲</sup>
۹/۳۱۲	درخت نونشانده بود	—	درخت نونشانده	درخت خرد باشد نونشانده

<sup>۱۹۵</sup> اقبال عنوان این لغت را به «تبتک» خوانده و همراه تعریف آن به ص ۲۷۹ چاپ خود، بعد از لغت تنگ منتقل کرده و هیچ توضیحی هم درباره آن نداده است. مجموعه به صورت «تبتیک» آمده و چنین معنی شده است: «پشم بز است نرم که به کلاه و جوراب کنند. نخ: کز باشد که به کلاه و جوراب کنند». ب جهانگیری، سروری، رشیدی و برهان: تفتیک. نیز رک. لغت نامه که شاهدی از نظام قاری آورده است. این کلمه امروز در گویش کردی اسفراین «تفتیک» تلفظ می شود (حاشیه مجموعه).

<sup>۱۹۶</sup> که غلط است.

<sup>۱۹۸</sup> نیز در مجموعه.

<sup>۲۰۰</sup> مجموعه: زمر باشد. «دوز» و «دوزه» لغت دیگری برای لاک است که در سفینه به «زمر» و در یک نسخه از معیار جمالی به «دوزمر» تصحیف شده است.

<sup>۲۰۱</sup> پیداست که عبارت سفینه تصحیف شده و ماخذ نسخه دیگری بوده است. در ع و نیز ق، ص ۲۵۷، و سفینه این کلمه قبلاً به صورت «کیک» و «کاک» آمده بود.

<sup>۲۰۲</sup> تصحیف «کلیک» است.

<sup>۲۰۳</sup> نیز در مجموعه.

<sup>۲۰۴</sup> این لغت قبلاً در ق، ص ۲۷۴، به صورت «شرشک» آمده بود.

<sup>۲۰۵</sup> این لغت قبلاً در ق، ص ۲۶۸، به «مواجر» معنی شده بود.

<sup>۲۰۶</sup> مجموعه: مرجاموک.

<sup>۲۰۷</sup> جناک تصحیف «خباک» است، به معنی حظیره گوسفندان و «انکرز» همان است که در ق، ص ۴، به شکل «انکرو» آمده بود. ظاهراً «انکرز» لغتی آذربایجانی است. مجموعه نیز «جناک» دارد.

<sup>۲۰۸</sup> در حاشیه مجموعه احتمال داده شده که «اخاک» تصحیف «آخال» به معنی سقط و افکندنی باشد.

<sup>۲۰۹</sup> این کلمه در فرهنگ های دیگر، جز مجموعه، نیامده است. در حاشیه مجموعه احتمال داده شده که جزء اول آن، «کال»، «مبدل» «کار»، به معنی جنگ باشد.

<sup>۲۱۰</sup> این کلمه قبلاً، در ق، ص ۲۷۲، به معنی خیار سبز آمده بود. در مجموعه نیز به معنی خیار سبز و در نخ (نسخه بدل) به معنی خریزه نارسیده آمده است.

<sup>۲۱۱</sup> این کلمه در ق، ص ۳۵۳، به معنی «ایله» آمده است. در مجموعه، «هژاک» به معنی ایله و «هژاک» به معنی نادان آمده است.

<sup>۲۱۲</sup> مجموعه: پشکافتن و ظاهراً همین درست است.

از کلمه رودکی تا آخر صفحه درع و سفینه نیامده و باید دور آن قلاب گذاشته شود، اما در حاشیه ع با همان خط متن آمده: «ویل را دو معنی است. یکی در متن نوشته شده. رودکی گفته: بدانندیش دشمن برد (کذا) ویل جو ... مثال دیگر رودکی گفته است: همی بنالم ... دوم نفیر و افغان از مصیبت بود و عرب نیز همین معنی از این لفظ اراده کند. بوشکور گفت: بدانندیش دشمن شده ویل گوی که تا چون ریاید از او جفت او	۱۳/۳۱۳
بوشکور این شعر را بتمامه از رودکی نزدیده. <sup>۲۱۳</sup>	
قرص بزرقطونا <sup>۲۱۴</sup> درنگ کن باشد. گلویند بود. نسخه: گلویند مردی قوی ... <sup>۲۱۵</sup> بطمع <sup>۲۱۶</sup> نسخه: پشل، نسخه: بسل، بیاویز، گویند در پشل ... <sup>۲۱۷</sup> دراز <sup>۲۱۸</sup> شقال دو گونه بود <sup>۲۱۹</sup> و دیگر فندق و پسته باشد نفل <sup>۲۲۰</sup> نخجیر در سفینه با (ج) ضبط شده است. بپهلوی خطش در نیامده پرغول <sup>۲۲۱</sup> گاو جوانه ملا و مالمال <sup>۲۲۲</sup> همال و همتا، همباز بود یعنی انباز خط عزیمت بود که معزمان خوانند. غلنیدن دوم سام (!) سوم سیاره مریخ چهارم سیام وقتی <sup>۲۲۳</sup> معتمد باشد. ستام ساخت و آلت اسب <sup>۲۲۴</sup> باشد. سیام...	قرص بزرقطونا — گلویند بود. نسخه: گلوینده مردی قوی ... بطمع — دریان دز بود سفال دو گونه بود و دیگر — باشد نفل — بپهلوی — پرغول — — خط عزیمت که معزمان خوانند. غلنیدن ۲ — ۳ سیاره مریخ ۴ ستام (!) — معتمد باشد. — —
۱۰/۳۱۴ ۱۰/۳۱۵ ۱۴/۳۱۵ ۸/۳۱۶ ۱۱/۳۱۶ ۲/۳۱۷ ۱۰/۳۱۸ ۱۳/۳۱۸ ۱۴/۳۱۸ ۱۴/۳۱۸ ۱۱/۳۱۹ ۷/۳۲۰ ۱۰ و ۹/۳۲۰ آخر: ۳/۳۲۱ ۳/۳۲۱ ۵/۳۲۱ ۱۲/۳۲۱ ۱۴/۳۲۱ ۲ و ۱/۳۲۲ ۱۴/۳۲۲ ۳/۳۲۳ ۹/۳۲۵ ۹/۳۲۵ ۱۰/۳۲۵ آخر: ۱/۳۲۵ ۱/۳۲۶ ۲/۳۲۶ ۱۲/۳۲۶ ۳/۳۲۶ بعد از س آخر: ۹/۳۲۷ ۱۰/۳۲۷ ۱۳/۳۲۷	
قرص بزرقطونا — گلویند بود. نسخه: گلوینده مردی قوی ... بطمع — دزیان بود سفال دیگر فندق بود نفل — بزیان پهلوی خط نیاورده برغول گاو جوان مالمال همال، همتا و همباز یعنی انباز بود. خط عزیمت بود که معزمان کشند. غلطیدن دوم شام سوم ستاره مریخ چهارم سیام ازوی معتمد — خرام دیگر کس دیگر بمهمانی بردن [بود] نغام	

۲۱۳ و همین درست است.  
 ۲۱۵ نیز در مجموعه.  
 ۲۱۷ نیز در مجموعه.  
 ۲۱۹ نیز در مجموعه.  
 ۲۲۱ نیز در مجموعه.  
 ۲۲۳ ضبط ع و ق بهتر است.  
 ۲۲۴ «ستام» و تعریف آن در مجموعه نیامده و احتمالاً در نسخه مادر آن هم نبوده است. در سفینه «سیام» و تعریف آن بعد از «اوستام» و «ستام» آمده است.  
 ۲۲۵ همین درست است. مجموعه: نغام.





زشت نما و تیره گون	—	زشت نما و تیره گون	۱۴/۳۳۷
جشم (= چشم) <sup>۳۳۶</sup>	—	جسم	۲/۳۳۸
پچکم	پچکم	بچکم	۶/۳۳۸
نام ترکانست <sup>۳۳۷</sup>	—	نام تیر کمان است	۷/۳۳۸
جعفری <sup>۳۳۸</sup>	جعفری	غرد	۷/۳۳۸
چادری بود ... بسته باشند	—	چادر بود یا گلیمی که ...	۱۳/۳۳۸
(اصل: باشد) تا ... ستانند.	—	بسته تا از هوا نثار ستانند.	—
بوق کوچک بود.	بوق کوچک بود.	بوق بود	۹/۳۳۹
بیت	—	[شهید گوید:]	۱۲/۳۴۰
بتا ... بترس مکن	—	بیا ... بترس و مکن	۱۳/۳۴۰
با قدم هم خوانده می شود	—	با قدم	۱۴/۳۴۰
داهیم <sup>۳۳۹</sup>	داهیم	دیهیم	۵/۳۴۱
ستیم و استیم	ستیم و استیم	ستیم	۸/۳۴۱
که سر ...	که بر <sup>۳۴۰</sup> جراحت	که سر جراحت	۹/۳۴۱
—	فراهم آید	فراهم آید	—
و از اندرون	—	و آن اندران	۹/۳۴۱
خیم <sup>۳۴۱</sup>	خیم <sup>۳۴۱</sup>	دژخیم	۱۲/۳۴۱
یکی بدخویی بود	بدخونی بود	بدخو بود	۱۳/۳۴۱
دیگر شکنیه بود و رود گانی	دیگر شکنیه بود	خیم [زندش] شکنیه بود	۲ و ۱/۳۴۲
سوم	سوم	خیم دیگر	۴/۳۴۲
پادرم <sup>۳۴۲</sup>	پادرم	بادرم	۱۱/۳۴۲
... کار باد	... کار باد	بیهوده بود چون	۱۲/۳۴۲
—	—	کار بیهوده	—
زم بوج بود یعنی نهی.	زم بوج بود	—	۳۳۳ قبل از س ۱:
نسخه: بوج بود چندانکه	—	—	—
یوست دهان از بیرون و درون.	—	—	—
نسخه: زم درون و بیرون دهان باشد.	—	—	—
زم	زم <sup>۳۴۳</sup>	زم	۱/۳۴۴
دشتم در سفینه قبل از	—	—	۴/۳۴۳
فتم (= ق، ص) آمده است	—	—	—
عظیم سخت <sup>۳۴۴</sup>	—	عظیم و سخت	۵/۳۴۳
دژخیم هم بدخوی باشد.	دژخیم هم بدخوی باشد.	—	۳۴۴ بعد از س ۲:
پیچیدن <sup>۳۴۵</sup>	سحیدن	رمیدن	۱۴/۳۴۴
اسانه <sup>۳۴۶</sup>	—	فسان	۶/۳۵۴
ورقان <sup>۳۴۷</sup>	ورنان	وزقان	۹/۳۵۴
تابش دهنده و فروزان فروغ	تابش دهنده و فروزان فروغ	آتش دهنده و فروزان با فروغ	۳/۳۵۵
گدایان شوخ باشند.	گدایان شوخ باشند.	گدایان شوخ چشم باشند.	۱۴/۳۵۵
بوکان	بوکان	بوگان	۱/۳۵۶

۳۳۶ که تصحیف «جسم» است.  
 ۳۳۷ همین درست است. نیز در لغت فرس (ص-م).  
 ۳۳۸ نیز در مجموعه و لغت فرس (ص-م). برای توضیح بیشتر، رک. لغت فرس (ص-م).  
 ۳۳۹ نیز در مجموعه.  
 ۳۴۰ سر هم خوانده می شود.  
 ۳۴۱ نیز در مجموعه.  
 ۳۴۲ مجموعه: «باذرم، بیهوده بود چون کاری که از او حاصلی نباشد بجز تضییع عمر».  
 ۳۴۳ مجموعه: «زم درون و بیرون دهان بوده. در لغت فرس (ص-م) نیز «زم» آمده است.  
 ۳۴۴ نیز در مجموعه، و همین درست است.  
 ۳۴۵ همین درست است «پیچیدن از» یعنی منحرف و دور شدن. در مجموعه نیز «پیچیدن» آمده است.  
 ۳۴۶ ظاهراً تصحیف «افسان» است.  
 ۳۴۷ ظاهراً املائی ناقص «ورقان» است.



۸/۳۵۶	در بر او	را برو	برو
۱۲/۳۵۶	بنظر	بنظره	بنظره
۷/۳۵۷	طبیعی بود که از بید بافند بر مثال سله	... بافندی ...	چیزی باشد ... طبق یعنی سله
۹/۳۵۷	گر زمان	گر زمان	کوربان، نسخه: کرمان؛ نسخه: کوزمان <sup>۳۳۹</sup>
۱/۳۵۸	بر روشن	بر روشن	بروشنان <sup>۳۴۰</sup>
۹/۳۵۸	بافند		یافته
۱/۳۵۹	وزین	زرین	زرین <sup>۳۴۱</sup>
۱۳/۳۶۰	خانمان و وطن بود وزاد و خویش	... زاد خویش	... زاد خوش <sup>۳۴۲</sup>
۸/۳۶۱	و دیگر	دیگر	دیگر
۲/۳۶۲	جای گذار باد بود، و دیگر چون منظره ای	... و اگر چون منظره ... سخت سخت بزد	جای گذار باد بود اگر بود و اگر چون منظره که باد درو سخت سخت بزد <sup>۳۴۳</sup>
۲/۳۶۳	گیان	کپان	کپان
۴/۳۶۳	پرمایون	برمایون	برمایون
۱۰/۳۶۳	بزمان ما چهارچوب	بزبان ...	بزمان ما چهارچوب <sup>۳۴۴</sup>
۱۲/۳۶۳	زفرین	زوفرین	زوفرین <sup>۳۴۵</sup>
۱۳/۳۶۳	... و حلقه در آن افکنند.	... و حلقه در در آن افکنند.	... در در آن افکنند. <sup>۳۴۶</sup>
آخر: ۳۶۳	شعر عنصری درع و سفینه نیامده و باید دور آن قلاب گذاشته شود.		
۱۱/۳۶۴	نیز کنند	نیز کنند چنانکه	نیز کنند چنانکه
۳/۳۶۵	نخود	—	نخد
۱۲/۳۶۶	نحس باشد	چاره	چاره <sup>۳۴۷</sup>
۱۲/۳۶۷	زین	—	زمن <sup>۳۴۸</sup>
۲/۳۶۸	بهر نباشد	—	بیشتر نباشد <sup>۳۴۹</sup>
۵/۳۶۸	معجونات و عطر	معجونات عطر	معجونات عطر <sup>۳۵۰</sup>
۵/۳۶۹	نسترون	نستردن	نستردن <sup>۳۵۱</sup>
۳/۳۷۱	بخشان	بخشان	بخشان <sup>۳۵۲</sup>
۳۷۲/قبل از س ۱:	—	وارون، منحوس بود	وارون منحوس بود <sup>۳۵۳</sup>
۷/۶۳۷۳	انین، نیزه باشد بزبان آذربایگان	—	... نیزه باشد ... <sup>۳۵۴</sup>
۹/۴۰۶	بردست	بدست	بدست
۵/۴۰۷	آزخ	آزخ	آزخ
۱۳/۴۰۷	دیوپاش	دیوپایش	دیوپایش <sup>۳۵۵</sup>
۱/۴۰۸	کنشتو	کنشکو	کنشکو <sup>۳۵۶</sup>
۲/۴۰۸	محلِب	محلِب	—

۳۳۹ مجموعه: کرزبان؛ نخ: گر زمان؛ نخ: کوزمان. صحیح «گر زمان» است.  
 ۳۴۰ نیز در مجموعه. صحیح «بروشنان» است.  
 ۳۴۱ نیز در مجموعه. لغت فرس (ص - م): زاد و بون (= بوم).  
 ۳۴۲ مجموعه: «به زبان ما چهارچوب» و احتمالاً همین درست است.  
 ۳۴۳ مجموعه: زوفرین و زفرین.  
 ۳۴۴ در مجموعه (ص ۲۰۹) نیز «واروند» (کذا) به «چاره» معنی شده، اما صحیح همان «نحس» یا «منحوس» است که بعداً هم آمده، رکذ. یادداشت‌های مربوط به ص ۳۷۲.  
 ۳۴۵ تصحیف «ریمن» است. در مجموعه نیز «ریمن» آمده و همین تعریف قی برای آن نقل شده است.  
 ۳۴۶ نیز در مجموعه.  
 ۳۴۷ نیز در مجموعه، اما صحیح همان «نسترون» است.  
 ۳۴۸ نک. یادداشت شماره ۲۴۷.  
 ۳۴۹ در لغت فرس، چاپ هورن، ص ۱۱۰، آمده: «انین ... و در این ولایت آن را نهره خوانند.» بنابراین نیزه و نیزه تصحیف «نهره» است که به معنی وسیله‌ای است که ماست در آن می‌ریزند و تکان می‌دهند تا کره آن جدا شود و لغت دیگر آن «انین» است که در ق، ص ۳۷۲، با سه شاهد آمده است. بدین ترتیب «انین» نیز تصحیف «انین» است.  
 ۳۵۰ نیز در مجموعه.  
 ۳۵۱ صحیح «کنشتو» است.  
 ۳۵۲ نیز در مجموعه.



٢٥٧	ببزمرد <sup>٢٥٧</sup>	—	ببزمرد	٢/٤٠٩
٢٥٧	شیرمرد و مردانه	شیرمرد و مردانه	شیرمرد مردانه	٦/٤٠٩
١٧٢٧	چغفو <sup>٢٥٨</sup>	چغفو	چکاو	١١/٤٠٩
١٧٢٨	بیت	بیت	[آرودکی گوید:]	٢/٤١٠
—	—	—	در سفینه هم نیست.	٥ تا ٣/٤١٠
١٧٢٩	زکام خود	زکام خود	وزکام خود	٦/٤١٠
١٧٣٠	مهتری بزرگ ویل	—	مهتری بزرگ	٨/٤١٠
١٧٣١	دیگر	دیگر	گو دیگر	١٠/٤١٠
١٧٣٢	خاکشو <sup>٢٥٩</sup>	—	خاکشو	٥/٤١١
—	دانه بود	دانه بود	دانه ای بود	٦/٤١١
١٧٣٣	نگدازد <sup>٢٦٠</sup>	—	بگدازد	٦/٤١١
١٧٣٤	حشمیر <sup>٢٦١</sup>	—	چشمی	٦/٤١١
١٧٣٥	و گروهی گویند چاشت دان بود <sup>٢٦٢</sup>	—	خاشاکدان بود	١٤/٤١٢
١٧٣٦	کیو سرزنش بود. نسخه:	کیو سرزنش بود. <sup>٢٦٣</sup>	—	٤١٢/بعد از س ٨
١٧٣٧	مرد جوان و مردانه بود	نسخه: مرد جوان و مردانه بود <sup>٢٦٤</sup>	—	١١/٤١٤
١٧٣٨	فنجا <sup>٢٦٥</sup>	—	فیجا	١١/٤١٤
١٧٣٩	تفو، خیو انداختن باشد. <sup>٢٦٦</sup>	تفو، خیو انداختن باشد.	—	٤١٥/بعد از س ٨
١٧٤٠	یالو، ابلهی و والهی باشد. <sup>٢٦٧</sup>	—	یالو، ابلهی و والهی باشد.	١٠ و ٩/٤١٥
١٧٤١	یکی... دوم... سوم	٣، ٢، ١	اول... دوم... سوم	٦ و ٤/٤٢١
١٧٤٢	بر سر تخت	بر سر تخت	که بر سر تخت	٤/٤٢١
١٧٤٣	کرم گونه	کرم گونه	کرم گونه ای	٥/٤٢٢
٥١٧٤	بشهو	و شهوت	بشهو	٨/٤٢٢
١٧٤٥	سوخته	سوخته	نیم سوخته	١٤/٤٢٢
١٧٤٦	و این الکلی <sup>٢٦٨</sup>	داین (یا: واین) الکر	داین الکر	١١/٤٢٣
١٧٤٧	بر شاه و ماه	بر شاه و ماه	بر ماه و شاه	٥/٤٢٤
١٧٤٨	دید بود <sup>٢٦٩</sup>	دید بود <sup>٢٦٩</sup>	ده بود	١١/٤٢٤
١٧٤٩	دیگر	دیگر	داه دیگر	١٥/٤٢٤
١٧٥٠	حاوله	جاوله	چاوله	١/٤٢٦
١٧٥١	خشینه و رنگ چرمه	خشینه رنگ چرمه	خشینه، چرمه رنگ بود.	١٣ و ١٢/٤٢٦
١٧٥٢	جوهر رنگ بود.	جوهر رنگ بود.	—	—
١٧٥٣	سوخته: نسخه: بود...	سوخته: نسخه: بود...	سوخته و بود...	١٦/٤٢٦
١٧٥٤	سفچه	سفچه	سفچه	٤/٤٢٧
١٧٥٥	زند	زند	کوبند	٥/٤٢٩
١٧٥٦	پشگینه <sup>٢٧١</sup>	پشگینه	شنگینه	٦/٤٢٩
١٧٥٧	سله	سله	شله	١٠ و ١٣/٤٢٩
—	پلید	پلید	پلیدی	١١/٤٢٩
—	جفاله	جفاله	جفاله	١/٤٣٠
—	فضله جامه بود.	وصله جامه بود.	وصله باشد.	٥/٤٣٠

٢٥٧ نیز در مجموعه.  
 ٢٥٩ در مجموعه «چاکشو» آمده و همین درست است.  
 ٢٦١ مجموعه: «بتازی چشمیز گویند.» «حشمیر» تصحیف «چشمیز» یا «چشمیزج» است.  
 ٢٦٢ نیز در مجموعه. برای تعریف «چاشت دان»، رک. مجموعه، ص ١٩٧.  
 ٢٦٣ نک. مجموعه، ص ٢١٧، ذیل «گیو». این لغت به این معنی در فرهنگ ها نیست.  
 ٢٦٤ به این معنی تصحیف «نیو» است.  
 ٢٦٥ نیز در مجموعه. با اندک تفاوتی در عبارت.  
 ٢٦٧ نیز در مجموعه. به نظر می رسد که «یالو» تصحیف «بالو» یا «بالو» به معنی آرخ و نولول و زگیل است و «ابلهی و والهی» تصحیف «آبله» در معنی آرخ است.  
 ٢٦٨ مجموعه: و این الکلی.  
 ٢٧٠ نیز در مجموعه.  
 ٢٦٩ در مجموعه نیز: دید، اما «دید» و «دید» تصحیف ده است.  
 ٢٧١ تصحیف «شنگینه» است.



نسخه: واصله ...	نسخه: فضله باشد که		
نخجیربان	نخجیربان	نخجیربانان	۱۱/۴۳۰
جایگاه [خویشتن پنهان] <sup>۳۳</sup>	جایگاه پنهان باشد ...	جایگاه سازند ... نبیند	۱۱/۴۳۰
سازد ... به بیند <sup>۳۴</sup>	بنیند		
انگشبه برزگری بود که	نسخه: انگشبه برزگری بود کی او را شاگردان و کارکنان	و انگشبه آن بود که	۳/۴۳۱
جویی بود که	جویی بود که	جویی که	۷/۴۳۱
... آب خوار همی پالاید.	... و ورغش آنکه <sup>۳۵</sup> از زیر آن بتدگاه	... خوار خوار آب	۸/۴۳۱
نسخه: آن بود که جوی را	آب خوار همی پالاید. نسخه: آن بود که جوی را آب باز	همی پالاید	
آب همی بتند و بگاه از	بتند آنکه <sup>۳۶</sup> از زیر آن بتدگاه خوار خوار همی پالاید.		
زیر آن بتدگاه خوار خوار همی پالاید.	عقبه <sup>۳۷</sup> باشد. نسخه: عقق باشد	عقق باشد	۱۱/۴۳۱
—	نسخه: عقیق باشد		
منجیک ترمذی	منجیک ترمذی	منجیک	۱۱/۴۳۱
حاکم کند <sup>۳۸</sup>	حاکم کند	حاکمند	۱۲/۴۳۱
از کلمه منجیک تا پایان بیت در ع در حاشیه آمده است. در سفینه و مجموعه هم نیست و پیدا است که کاتب ع آن را از جای دیگری برداشته است. <sup>۳۹</sup>			۱۱/۴۳۱
—	عصیب <sup>۳۸</sup> را گویند.	قضیب را گویند.	۸/۴۳۲
عنکبوت بود. نسخه:	رونج <sup>۳۸</sup> نیز گویند		
عنکبوت: عنکبوت بزرگ بود.	عنکبوت بود. نسخه:	عنکبوت بزرگ بود.	۱۳/۴۳۲
دشبل	عنکبوت بزرگ بود. <sup>۳۸</sup>		
دیگر	دمل <sup>۳۸</sup>	دمل	۱۰/۴۳۳
هذه	دیگر	کده دیگر	۸/۴۳۴
دیگر	هذه	هذه	۱۳/۴۳۴
انعام بسیار فرمود یعنی در حق و جانب فلان	دیگر	بازه دیگر	۴ و ۱/۴۳۵
بلا باشد چیزی	انعام کرد	انعام کرد	۵/۴۳۵
غیشه ... که بریسمان باشد	بلا باشد چیزی	بلا باشد و چیزی	آخر/۴۳۵
—	غیشه ... که بریسمان یافتند	غیشه ... که بریسمان یافتند	۳ و ۲/۴۳۶
—	دیوان	دیوان	۱۰/۴۳۶
—	آلغونه	آلغونه	۴/۴۳۷
از جامه آویزد ... دارد.	از جامه آویزد ... دارد.	از جامه مردم در آویزد ... دارد	۱۰/۴۳۷
نسخه: گیاه دوژاله <sup>۳۹</sup>	از جامه آویزد ... دارد.		
بود که از جامه مردم در آویزد.	نسخه: گیاه دوژاله <sup>۳۹</sup>		
ستیهنده و کینه و و گران باشد	بود کی از جامه مردم در آویزد:		
ستیهنده باشد ... و گران	... گران بود		

۳۳	قسمت میان دو قلاب در حاشیه ع آمده است.	۳۳	نیز در مجموعه.
۳۵	در اصل: آنکه.	۳۴	تصحیف «نبیند» است.
۳۷	نیز در مجموعه.	۳۶	در مجموعه: عقبه و همین درست است.
		۳۸	وزن شعر نیز همین صورت را اقتضای کند.
		۳۹	ضمناً در نسخه لغت فرس متعلق به کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران به جای «خسیس اند» در پایان بیت، «خسیسا» آمده است.
		۳۸	نیز در مجموعه و همین درست است.
		۳۹	نیز در مجموعه.
		۳۸	همین صورت درست است، یعنی به شکل یا به عنوان ریسمان یافتند.
		۳۵	که تصحیف است.
		۳۷	نیز در مجموعه.
		۳۸	معلوم می شود «دوژاله» تلفظی و صورتی بوده است از «دوژه».

گذر سیلاب	گذر سیلاب	گذر سیل	۸/۴۳۸
پاره پاره بود <sup>۲۸۸</sup>	پاره پاره بود	پاره بود	آخر: ۴/۴۳۸
برواره <sup>۲۸۹</sup>	برواره	پُروازه	۳/۴۳۹
چبیره	چبیره	چبیره	۱۰/۴۳۹
کوزه پنبه بود	کوز <sup>۲۹۰</sup> پنبه باشد	گوزه پنبه بود	آخر: ۴/۴۳۹
بردوک نهند بوقت رسیدن <sup>۲۹۱</sup> ، آنرا بتازی...	بردوک نهند بوقت رشتن و آنرا بتازی...	بردوک ززند بوقت رشتن، به تازی آنرا...	۴/۴۴۱
قوس و قزح <sup>۲۹۲</sup>	قوس و قزح	قوس قزح	۹/۴۴۱
بیت	بیت	خسروانی گفت <sup>۲۹۳</sup>	۹/۴۴۱
انبسته چیزی را که پشته بود. نسخه: انبسته	انبسته، چیزی را که پشته بود. نسخه: انبسته مداد	انبسته، مداد یا خون یا حبری...	۱۳ و ۱۲/۴۴۱
چوب کتند. نسخه: دندانه کلید است. <sup>۲۹۴</sup>	چوب کتند. نسخه: دندانه کلید است.	چوب کتند.	۵/۴۴۲
دوم، سوم	۳، ۲	ژاله دیگر	۱۳ و ۱۰/۴۴۲
تگرگ	تگرگ	تگرگ را	۱۴/۴۴۲
ماست بود. نسخه: گوره ماست بود.	ماست بود. نسخه: گوره ماست.	گوره ماست بود	۲/۴۴۳
توی شیر	—	روی شیر	۲/۴۴۳
گریستن بود. نسخه: گریستن بگلو باشد <sup>۲۹۵</sup>	دیگر <sup>۲۹۵</sup> گریستن به گلو بود	گریستن بود به گلو	۹/۴۴۳
دیگر	دیگر	نیوشه دیگر	۱۳/۴۴۳
گندنا و گشنیز و گوز <sup>۲۹۶</sup>	گندنا و گشنیز و گوز	گندنا و گوز	۹/۴۴۴
وخایه و انگبین در هم هر یک بدیگ اندر کتند. <sup>۲۹۷</sup>	—	وخایه در هم هر یک اندر کتند.	۹/۴۴۴
از پیش	—	در پیش	۴/۴۴۵
—	بالکانه	پالکانه	۱۱/۴۴۶
دری کوچک بود. نسخه: دری کوچک بود در دیوار که...	—	دری کوچک بود	۱۲/۴۴۶
کدرسیل بود	کدرسیل بود <sup>۲۹۹</sup>	کدوی سیکی بود که در او شراب کتند از بهر خوردن	۲/۴۴۷
یلاد زبان <sup>۳۰۰</sup>	بلاد زنان	پلاه وریان	۴/۴۴۸
تخته <sup>۳۰۱</sup>	—	کفچه	۲/۴۴۹
بانگ تشنیع و خشم بود <sup>۳۰۲</sup>	بانگ تشنیع و خشم بود	بانگ تشنیع بود	۱۰/۴۴۹

<sup>۲۸۸</sup> نیز در مجموع.

<sup>۲۸۹</sup> شاهی که در ق آمده نشان می دهد که حرف پنجم این کلمه «ز» است نه «ر»، اما حرف اول آن می تواند (ب) تازی باشد.

<sup>۲۹۰</sup> بی شک تصحیف «گوزه» است.

<sup>۲۹۱</sup> نیز در مجموع.

<sup>۲۹۲</sup> در مجموع نیز چنین است.

<sup>۲۹۳</sup> نیز در مجموع.

<sup>۲۹۴</sup> نیز در مجموع.

<sup>۲۹۵</sup> چنین است در ع، اما شخصی در حاشیه آن را به «کدوی سیکی بود» تصحیح کرده است. معلوم نیست اقبال بقیه عبارت را از کدام نسخه به متن افزوده است، چون در سایر نسخه‌ها «چانه» دو معنی آمده: ۱. گذر سیل؛ ۲. کدوی که در او شراب کتند، اما معنی اول برای این کلمه درست نیست. لغت فرس و سایر فرهنگ‌ها «لوره» را به معنی گذر سیل آورده‌اند و ظاهراً در یکی از نسخه‌های مقدم بر سفینه این دو کلمه با هم خلط شده است. مجموع و لغت فرس، نسخه نخجوانی: بلادریان؛ لغت فرس، نسخه هورن و نسخه سعید نفیسی: پلاه وریان.

<sup>۳۰۰</sup> نیز در مجموع.

<sup>۳۰۱</sup> مجموع: «بانگ بتشنیع و خشم بود». در سفینه کلمه «تشنیع» طوری نوشته شده که «بتشنیع» هم خوانده می شود، و با آنکه زیر دندانه اول کلمه یک نقطه گذاشته شده، کلمه کلا یک دندانه کم دارد.

<sup>۳۰۲</sup> کلمه یک نقطه گذاشته شده، کلمه کلا یک دندانه کم دارد.

قبه	قبه	قبه‌ای	۲/۴۵۰
نسخه: قبه باشد، بآذین ...	نسخه: قبه باشد بآذین ...	نسخه: خوازه قبه باشد که بآذین ...	۲ و ۱/۴۵۰
ستیهده <sup>۳۰۳</sup>	ستیهده	ستیهده	۱۰/۴۵۰
در کون <sup>۳۰۴</sup>	—	در سوراخ کون	آخر: ۴۵۰/۱
از پیش بگفتم	—	در پیش گفتیم	۸/۴۵۱
فرسته و فرستاده <sup>۳۰۵</sup>	—	فرستاده	۱۰/۴۵۱
خاسته <sup>۳۰۶</sup>	خاسته	خاشه	۱/۴۵۲
فر فح گویند، نسخه:	فر فح گویند، نسخه: تخم	... فر فح گویند	۱۲/۴۵۲
تخم برپهن بود.	برپهن بود.	پنجه	۱/۴۵۳
پیچه <sup>۳۰۷</sup>	پنجه	آن بود	۸/۴۵۳
آن چوب بود	آن چوب بود	کهنتر بود و	۱۳/۴۵۳
کهنتر بود	کهنتر بود	کمتز باشد از هر چه	آخر: ۴۵۳/۱
کمتز هر چه باشد. <sup>۳۰۸</sup>	کمتز هر چه باشد.	بلاده، فاسدکار بود.	۷ و ۶/۴۵۵
بلاده ... نسخه: بلازه	بلاده فاسدکار بود.	نورده	۱۰/۴۵۵
قاصدکار بود. <sup>۳۰۹</sup>	نسخه: بلازه، فاسدکار بود.	چرویده	۴/۴۵۶
برزده <sup>۳۱۰</sup>	برزده	گشته و دیده	۵/۴۵۶
چرویده <sup>۳۱۱</sup>	چرویده	کلته، چهارپای و ددپیر	۷ و ۸/۴۵۶
گشته و دویده	گشته و دویده	بود و مانند این	
کلیه، چهارپای و	کلینه، حیران و روباه		
ددپیر و مانند این بود.	را نیز گویند		
کلیته، حیران و روباه را			
نیز گویند. <sup>۳۱۲</sup>			
بونه <sup>۳۱۳</sup>	بونه	یویه	۱۲/۴۵۶
فرهیده <sup>۳۱۴</sup>	فرهیده	فرهیده	۱۵/۴۵۶
چرخه	چرخه	چرخه‌ای	۳/۴۵۷
برغوم	برغوم	برغوم	۱۰/۴۵۷
انگارش خوانند کسی	انگارش خوانند کسی	و انگارش خوانند و کسی	۱۲/۴۵۹
گوید	گوید	گویند	۱۳/۴۵۹
بالوانه <sup>۳۱۵</sup>	پالوانه	بالوایه	۱/۴۶۰
چند گنجشگی <sup>۳۱۶</sup>	—	چون گنجشک	۲/۴۶۰
برنتواند	برنتاند	برنتواند	۲/۴۶۰
بسته <sup>۳۱۷</sup>	بسته	پُسته	۵/۴۶۰
در بندند	در بندند	در او بندند	۶/۴۶۰
—	دشنه	دَشنه	۹/۴۶۱
دیگر	دیگر	و دیگر	۱۱/۴۶۲
و نیز این بیکان را بیلکی خوانند <sup>۳۱۸</sup>	—	و بیکان را بیلک نیز خوانند	۱۳/۴۶۲
حکمت بود. نسخه: مردم دانا باشد.	حکمت بود. نسخه: مردم دانا باشد.	حکمت بود	۲/۴۶۳

<sup>۳۰۳</sup> نیز در مجموعه.

<sup>۳۰۶</sup> تصحیف «خاشه» است.

<sup>۳۰۸</sup> مجموعه: «کمتز هر چیزی باشد».

<sup>۳۱۱</sup> نیز مجموعه.

<sup>۳۱۴</sup> تصحیف «فروهیده» است.

<sup>۳۱۷</sup> نیز در مجموعه.

<sup>۳۰۳</sup> تصحیف «ستیهده» است.

<sup>۳۰۵</sup> نیز در مجموعه.

<sup>۳۰۷</sup> نیز در مجموعه.

<sup>۳۰۹</sup> مجموعه: «بلاده قاصد کار بود».

<sup>۳۱۰</sup> مجموعه: «ترزده». فرهنگ‌های دیگر نیز این کلمه را «ترزده» ضبط کرده‌اند.

<sup>۳۱۲</sup> مجموعه: «کلینه حیران بود و روباه را نیز گویند» «کلیه» و «کلینه» مصحف «کلته» است.

<sup>۳۱۳</sup> مجموعه، ص ۲۲۶؛ بویه؛ ص ۲۶۰؛ بویه.

<sup>۳۱۵</sup> نیز در مجموعه و لغت فرس، نسخه کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران.

<sup>۳۱۶</sup> مجموعه: چند گنجشکی.

<sup>۳۱۸</sup> نیز در مجموعه.



معروف است یکی <sup>۳۲۹</sup>	معروف است یکی <sup>۳۲۹</sup>	معروف است که بگرد	۶/۴۶۲
مگس چراغ <sup>۳۳۱</sup>	مگس چراغ	چراغ گردد.	۹/۴۶۴
بادافره	بادافره	بادافره	۴۶۴/قبل از س ۱۲.
حمامه، کدویی باشد که	—	—	—
درو شراب کنند از بهر خوردن <sup>۳۳۱</sup>	آمده بود	آمده باشد	۳/۴۶۵
آمده بود	—	تخلص	۶/۴۶۵
مخلص	کسته	کسته	۱۴/۴۶۵
کسته <sup>۳۳۳</sup>	کواره	گویاره	۷/۴۶۷
کواره <sup>۳۳۴</sup>	—	غنغره	۱۱/۴۶۷
غنغره <sup>۳۳۵</sup>	مژانه، لوزینه بود	پهنانه بوزینه بود	۱۴ و ۱۳/۴۶۷
مژانه، لوزینه بود <sup>۳۳۶</sup>	—	موسیجه	۱/۴۶۸
موسنجه <sup>۳۳۷</sup>	—	مسی باشد که ساعی کنند	۵/۴۶۸
مستی باشد که ساعی کنند. <sup>۳۳۸</sup>	کلته دم بریده باشد	—	۴۶۸/بعد از س ۷.
کلته دم بریده باشد	—	بز و گاو	۹/۴۶۸
سرو گاو <sup>۳۳۹</sup>	—	اسب	۱۰/۵۱۶
اسب	پیشین. نسخه: نام پادشاهان ایران <sup>۳۳۰</sup>	پیشین	۱۳/۵۱۶
پیشین. نسخه: نام پادشاه ایران باشد.	آبدان باشد، آبگیر	آبدان باشد و آبگیر	۲/۵۱۷
آبدان باشد، آبگیر نیز،	نیز و شعر نیز گویند.	نیز و شعر نیز گویند.	—
شعر نیز گویند.	موقن: یقین آور بود.	موقن باشد و یقین آور بود.	۹/۵۱۷
موقان <sup>۳۳۱</sup> بود. نسخه:	پسند	پسندیده	۱۴/۵۱۷
یقین آور بود.	—	از کلمه شعر تا پایان سطر بعد در ع و سفینه نیست.	۱۴/۵۱۷
پسند	—	ناشتا شد	۱۱/۵۱۸
ناشتا شکن <sup>۳۳۲</sup>	زنان ... پهلوی	زَنار ... پهلوی	۱۴/۵۱۸
زنان ... پهلوی. <sup>۳۳۳</sup>	جنیبت بود. نسخه: بارگی بود	جنیبت بود و بارگی	۲/۵۱۹
نسخه: زنار باشد بزبان پهلوی	خیچک بود. خیس	خیچک بود.	۷/۵۲۰
جنیبت بود. نسخه: بارگی بود	(یا: خیز) <sup>۳۳۴</sup> نیز گویند.	نیز گویند.	—
خیچک بود. خیس	—	[شعر]	۵۲۰/آخر:
بیت	—	شلبوی	۲/۵۲۱
سبنوی	—	نرم نرم	۳/۵۲۱
برفتن نرم <sup>۳۳۵</sup>	—	شلبوی	۴/۵۲۱
شیبوی <sup>۳۳۶</sup>	مدت	مده	۶/۵۲۲
مدت <sup>۳۳۷</sup>	درمی بوده است	درمی بوده	۱۵/۵۲۲
درم بوده است	—	—	—

۳۲۹ ظاهراً تصحیف «یعنی» است.

۳۳۰ نیز در مجموعه.

۳۳۱ رک. ق. ص ۴۴۷. «حمامه» تصحیف «حمامه» است.

۳۳۲ مجموعه: گویاره.

۳۳۳ نیز در مجموعه. ظاهراً «مژانه» تصحیف «پهنانه» و «لوزینه» تصحیف «بوزینه» است.

۳۳۴ = موسنجه. اگر «موسنجه» تلفظی از «موسیجه» نباشد، مصحف آن است. قس: «دمسنجه» که تلفظی است از «دمسیجه».

۳۳۵ نیز در مجموعه. این لغت قبلاً هم در ق، ص ۴۵۶، به معنای دیگری آمده بود.

۳۳۶ = سروی گاو.

۳۳۷ تصحیف «موقن» است.

۳۳۸ نیز در مجموعه.

۳۳۹ مجموعه: خیز.

۳۴۰ نیز در مجموعه.

۳۳۱ مجموعه: «مگس چراغ نیز گویند».

۳۳۲ مجموعه: «گسته». «گسته» تصحیف «کسته» است.

۳۳۳ نیز در مجموعه. «صحیح «غنغره» است».

۳۳۴ نیز در مجموعه.

۳۳۵ نیز در مجموعه.

۳۳۶ نیز در مجموعه. «مدت» تصحیف «مده»، امر منفی از فعل «دادن» است.

۳۳۷ نیز در مجموعه.

آهن باشد سخت چون	آهن باشد سخت چون	آهنی باشد سخت همچو	۱۰/۵۲۳
کمینه ۳۳۸	کمینه	کمی و تعریف آن در سفینه و ع قبل از کلمه سنی آمده است.	۱۵/۵۲۳ و ۱۶
بطر ۳۳۹	—	کمین	۱۶/۵۲۳
		نشاط	۲/۵۲۴

کلمه کلیلی در سفینه و مجموعه نیز به همین صورت آمده، اما در لغت فرس، نسخه کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران، در شرح این کلمه آمده: باذریبگان [سورخوانند و بتازی احوال (اصل: احوال) باشد، بنابراین کلیلی باید تصحیف کللیک به معنی احوال و دو بین باشد، رک: ق، ص ۱۷۶، ۲۷۱. اما از آنجا که این کلمه در باب الیا آمده، بنابراین باید صورت درست کلمه کللیکی باشد. عبارت لغت فرس دانشگاه در فرهنگ فارسی مدرسه سهساله به این شکل زیر آمده است: کللیکی کللیک (اصل: کلنک) باشد و به آذریبجان سورخوانند و به تازی احوال باشد، اما در تحفة الاحباب که این شرح در آنجا هم آمده کللیکی به صورت کللیلی ضبط شده است. کللیکی به معنی احوال به فرهنگ های بعدی هم راه یافته است.

مازیای ۳۳۰


۸/۵۲۳

نام آینه هند و آینه تمام شدن است. حوق دو برابر وزن در زبان داری کوسد. اندک مایه طعمی بود که  
 خورد و لوند مایه گرم تا طعمی دگر رسد و چنانکه بعضی گویند فصل اشکن و زبان است که با نطق باشد یعنی ناشناختن آن خورد با نطق آینه گویند  
 یعنی ناشناختن زبان باشد یعنی آن آلهوی سخته زبان مملوین. خبیث بود سخته باری بود. باری باری بود  
 موی خوک بود که لنگران در رشته بندند. غیر باشد. عود باشد. هر باشد. حکم بود حسی بن گویند. در سبب  
 زردی بشف بوی آینه در تازی سنو در خوانندس. بوی گرفته بود. کل بود که لاله آید در مکی سخن بود که با آن سخن  
 بکلی بای بود. بر فن بریم و عوام کوسد بکل طوی خفته بود. نو آکل نزد کزن خفته بود. زبان از حوار شیو کمر دی ششود یعنی از نمر  
 باری شویز. نینه بود که او زد کوسد و بتازی نجر. کنگل که در زبانها باشد که آینه چشمها و چشمه سوند. سحاق بود در خود بود  
 و بتازی بینه کوسد و خوده بن کوسد. عرق بود. صندوق بود. مدت را کوسند. رواق بود. زبان است  
 دم بود. آینه سخن آسان ده هفت و شیان حرار آینه کوسند. شفت خوان بود رویش. زنی باشد که سوزن خوانند  
 بدین معنی کسید بود. آهن است سخت چون فولاد. نظر باشد. جایگاه جاذو آن باشد. تا در کلی جسم باشد  
 نظیر بود. و این علم الصواب. مناکحه و چون المکد العرب. علی صاحب العبد المفق علی المصلح محمد بن المظفر امیر المومنین و غیره و غیره  
 المانی که در محله لاجره کوفه کسوزن بیتی. بحر. مقام هند یعنی الفار سب اب روان سوزن و الشمس اذ ذاک علی الما بروج الاسد. صحن سخن  
 سفینه را در حواله این موقف تصحیفه کاسینی. و السلام علی من اتبع الهدی. یعنی مملویم و کاسینه و قار و ملی نظریه و دعا کاسینه

تصویر ۷. انجامة لغت فرس، تألیف اسدی طوسی، به خط ابوالمجد تبریزی، مورخ ۷۲۱ هـ. سفینه تبریز (تهران، کتابخانه مجلس شورای اسلامی، ۱۳۵۹)، ص ۶۲۲



5.A  
2190



و علامه آنکه بستاند توانست که همیشه بسزود بود  
 و هرگز کسوم نبرد و ایشو را و کار نکرده و از آن  
 زیان نبرد و کسوم بی  
 روزها اندر آن توفیق و به هم  
 بر او کار نکرده الا الم  
 ق م

والحمد لله رب العالمین وصلواته علی نبیه محمد و آل الطاهر  
 وحسبنا الله  
 ونعم الوکیل

و کتاب علی بن احمد لایبجو الطوسی الشافعی فی شهر سنو ال  
 خمس مائه تسع واربع و اربع مائه لهجره الفی فی شهر  
 الحرام سنه یازده  
 فی جماد الثانی

علی بن احمد  
 ابی یوسف

تصویر ۳: انجامه‌الابنیه عن الحقایق الادویه، به خط ابو منصور علی بن احمد اسدی طوسی، مورخ ۳۲۷ هـ. (ارین کتابخانه ملی A. F. 340).